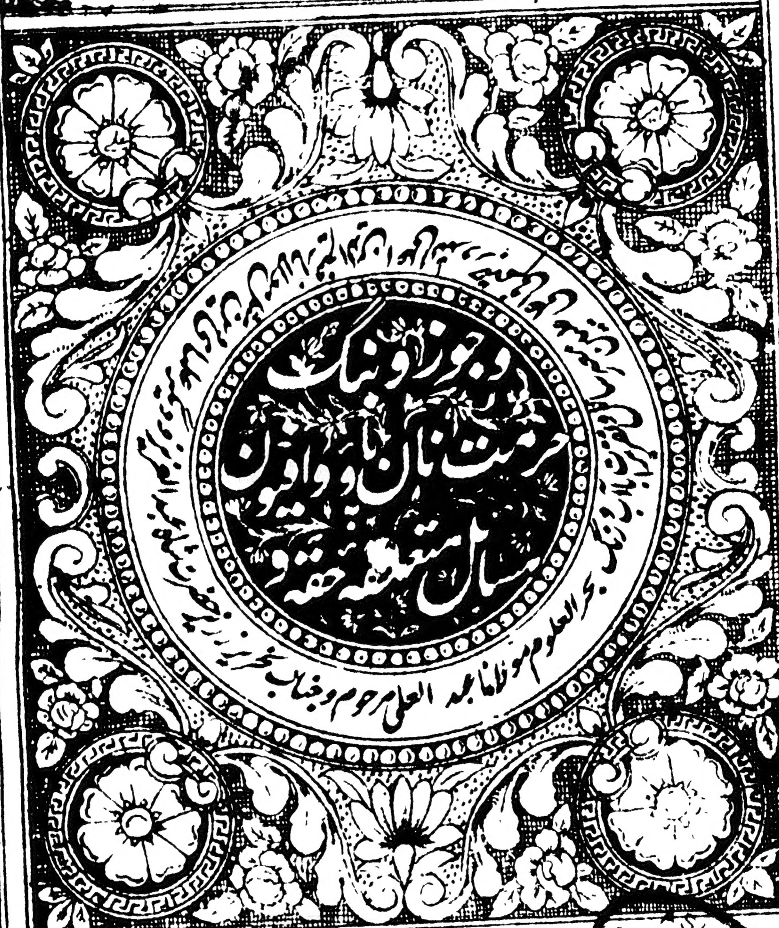
ومن یتوکل علی اللہ فھو حسبہ

بفرمودہ ... کتاب ازالۃ الخطر عن مسائل الاباحۃ والحظر مشتمل بر استفتا ... دستخطے



... مولانا ابو البرکات ... محمد ... مولوی ... مد ظلہ

مطبع مصطفائی ۱۲۶۸ طبع
... مصطفا محمد خان ...

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس بخالق کائنات و صانع موجودات که بزاران عالم صنائع و فراوان جهان بدائع از نهانخانهٔ بطون بعرصهٔ ظهور آورده و به یکی ازان خور استعداد و لائق مواد ش هرانچه می بایست عطا کرده و انسان را که اشرف المخلوقات است خلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبیح پوشانیده و بعض اشیا را برای وی حلال و بعض دیگر را بروی حرام گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوهٔ ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد پس بندهٔ محمود العاقبت کسی ست که احکام آلهی را نصب العین دارد و باتباع حق و اجتناب باطل همت خود بر گمارد

هرچه او گفت آن کنیم همه ✤ طاعت او بجان کنیم همه ✤ هرچه او گفت غیر آن کردن ✤ نیست سودی بجز زیان کردن ✤ و صلوات زاکیات بران سرور مختار سید ابرار که دفتر شرح هزار عالم بطغرای نام والایش مزین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب نور رخش روشن ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود باجودش مطلع مهر مکرمت بهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اشرار چه ستمها که کشیده با این همه دعای اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ورد زبان داشته و برای نجات امم بروز محشر علم شفاعت کبری برافراشته

سید عالم رسول انس و جان ✤ سرور عالی شفیع امتان ✤ مقتدای انبیا و مرسلین ✤ بهترین اولین و آخرین ✤ صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی ارالسلام

اما بعد میگوید بندهٔ احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان سکنه الله تعالی فی دار الجنان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جابجا منفرق و منتشر بود آنهارا بهزار سعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورد و باعانت بندگان آلهی چند رسائل ازان مرتب ساخت از انجمله اول رساله زبدة النصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیهٔ طبع متحلی ساخته بدیده

نظارگیان اولی الابصار منجلی گردانید اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی سالۂ ازالۃ الخطر عن مسائل الاباحۃ والحظر راکہ مشتمل بر مضامین متنوعہ بود بر پنج مقالات توزیع کردہ برای تصحیح مقام بنظر فیض اثر جناب مستطاب کاشف دقائق علوم نقلیہ واقف حقائق فنون عقلیہ محیط درر غرر روایات قلزم جواہر زواہر درایات مولانا ومقتدانا الشیخ المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتہر بجناب مولوی تراب علی صاحب لا زال [illegible] فیضہ ثجاجا ونجار کرمہ مواجا در گذرانید چون ہر یک مقالہ مشتمل بر افادت احکام جداگانہ بود لہذا در طبع ہم جدا جدا نمودہ پس نخستین مقالۂ اولی را کہ در بیان حلت وحرمت نان پاو وتاڑی وافیون وبنگ وحقہ وربوا اشتمال دارد بزیور طبع آراستہ بچشم مشتاقان جلوہ دادہ شد امید از بزرگان کہ چون بمطالعہ اش حظ وافی بر دارند این خاکسار را بدعای بہبودی دنیا وآخرت یاد آرند اللھم وفقنا لما تحب وترضی واجعل آخرتنا خیرا من الاولی

تشویق شائقان با دانش وفرہنگ فہرست مقالۂ اولی متضمن مسائل کراہت تحریمی حقہ وحرمت نان پاو وجوز وافیون وچرس وبنگ

مسئلهٔ ثانیه در جواز گرفتن سود بحیله مرقوم معهود جواب بر دو دبو دن حیلهٔ غیر
عدیده با یراد حجج سدیده اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه
عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیح ا بجواب مولانا
شاه رفیع الدین اسکنهم الله بحبوحة الجنان سوال از حرمت و حلت افیون و جمله سمیات
و جواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات بیدار ساز خوابیدگان
بستر تساهل و تغافل مسئله حرمت خوردن افیون و شهدانج و مانند آن آگاه ساز ناآگاهان
دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و بنگ
تصریح حرمت حقه و بران ختم کتاب تحریر مولانا ابو البرکات مدظله با کمال آب و تاب

سوال

در معمورات کرناتک و بنگاله و غیرها خمیر نانها بنار جیلی مسکر که متعارف ست میسازند آن نان حلال
ست یا حرام نجس جواب بفتوی بعضی علمای چنانکه نجس ست متمسکا بقول محمد رح که کثیر و قلیل هر مسکر حرام است و علیه الفتوی
و هم نجس مذهب حنفی درین جواب منظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در نان که علت
فتوی دران منتفی ست و درین نان از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست
و رخصت چهار سبب بلکه شش و بر کمی کافی ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح پس باید که فتوی
بر حل نان باشد اول سبب تعارف ست موافق بقول شیخین رح دوم تغیر ست بالکلیه چنانکه
روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی سوم استهلاک شدن قلیل
ست چنانکه طبیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم چهارم در بازار و غیره عموم بلوی ست
چنانکه رماد عذره و روث طاهر ست تا نجس نشوند نانها در غالب امصار اگرچه درانها خمیر و غیره
هم بسیار ست و زوال سکر و سورت نارجیلی بآب و نمک سبب پنجم میتواند شد چنانچه نان را در خمر تر کنند
بعده در سرکه اندازند حلال میشود و اصلاح نان بآن ششم تواند بود چنانچه ضباب هندی تعقوم
قصعهای باشد نهادن لب بر ضباب لا باس به ست و منظر بر چه نه برای پایان تا لخ ازین دو جواب
کدام صحیح ست بینوا توجروا الجواب اول صحیح ست چرا که در صحیح بخاری مذکور ست از امیر المؤمنین عمر رض

اِنَّهٗ خَطَبَ عَلٰی مِنْبَرِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَلَا اِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

بتحقیق خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که بتحقیق شراب حرام کرده شد

وَهِیَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِیْرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

و آن از پنج چیز ست از انگور و خرما و شهد و گندم و جو و خمر چیزیست که بپوشد عقل را

واین خطبه در محضر صحابه کبار مثل امیر المومنین علی و ابن عباس و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم بود و این خطبه ناطق ست باینکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد از آن ما خامر العقل ست و اگر ذکر اشیای خمسه نمود زیرا که دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند و بعد ذکر اشیای خمسه حقیقة عامه ذکر فرمود که الخمر ما خامر العقل و این حد جامع ست مر جمیع اشربه مسکره را پس همه اشربه مسکره خمر اند و نیز موید آن ست حدیث کُلُّ مُسْکِرٍ خَمْرٌ رَوَاهُ مُسْلِمٌ و این معنی تمام ست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد زانست بیان معنی مراد از آیه کریمه و روایت کرده است بخاری از ابن عمر نازل شد تحریم خمر و بدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه و نبود دران اشربه شراب عنب و این نص ست بر آنکه در آیه تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربه مسکره اگرچه از غیر عنب تیار شده و اطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربه مسکره و بودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور ست که معنی مبیّن به بیان شارع قطعی میگردد و چون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را شامل شدن آن یقینی مقطوع بود علمای کرام و مشائخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر بماء عنب خطاست و مجتهد خطا نیز میکند و فتوی دادند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور ست مثل نهایه شرح هدایه و زیلعی شرح کنز و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در المختار از بزازیه و ملتقی و شرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده ذکر آن همه طولی دارد مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکا ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلَاثَةُ کُلُّ مَا اَسْکَرَ کَثِیْرُهٗ فَقَلِیْلُهٗ حَرَامٌ مِنْ اَیِّ نَوْعٍ

گفت امام محمد رح و سه شراب هر چه مست کند بسیار آن پس اندک وی حرام ست از هر قسم

كَانَ لِقَوْلِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر مسکر شراب ست و هر مسکر حرام ست روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض أَنَّهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيْرُهٗ

این را مسلم و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که بتحقیق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه مسکر بود بسیار او

فَقَلِيْلُهٗ حَرَامٌ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارُ قُطْنِيُّ وَصَحَّحَهٗ وَالْفَتْوٰى

پس اندک وی حرام ست روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و صحیح گردان را و فتوی

عَلٰى قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح وشارح وهبانیه درین باب روایت شیخین هم نقل کرده منظوم ساخته شعر

بر قول امام محمد

وَفِيْ عَصْرِنَا فَاخْتِيْرَ حَدٌّ وَأَوْقَعُوْا ✦ طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يَسْكَرُ ✦

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند طلاق را برای کسی که از مسکر دانه مست می شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوٰى وَأَفْتٰى مُحَمَّدٌ ✦ بِتَحْرِيْمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از همه آنها روایت کرده شد و فتوی داد محمد بتحریم آنچه که بتحقیق اندک باشد و حال آنکه او نوشته شده

و در فتاوی قاضی خان گفته قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهٗ إِذَا

در کتاب الاشربة گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

أَصَابَ الثَّوْبَ أَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمان

بعد آنکه ماتن فتوی بر قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان نموده و در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِأَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا إِلَّا أَنَّ الْخَمْرَ إِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

چه بتحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چراکه بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شده باین

الْإِسْمِ لَا لِكَوْنِهٖ نِيًّا أَلَا تَرٰى أَنَّ الْعَصِيْرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمّٰى خَمْرًا وَإِنَّمَا

نام نه برای بودن او خام آیا نمی بینی که شیره انگور شیرین نامیده نمی شود خمر و خمر نیست که

قال الحموی ... المختار ... من الاشربة ... فقلیله حرام ... و فی البزازیة قالوا و بقول محمد ... ما خوذ ... مذهب محمد ... طحطاوی ...

فتاوی قاضی خان ... و حاشیة الدر المختار ... من الاولی ... و من الثانیة ... طحطاوی ... در مختار ... بروی الحد ... ووقوع الطلاق ۱۲ ... شرب قطرة من الخمر ...

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهَا الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُوْدٌ فِيْ سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی سست کردن او عقل را و آن موجود است در همه

الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهِ عَلٰى إِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هر آینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن

هٰذَا الْاِسْمِ فَإِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ أَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ أَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع و حال آنکه او فصیح تر عرب ست باشد همین تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح نارجیلی و سیندهی و تاڑی همه خمرانه حقیقة و نجس غلیظ مثل بول و فتوی بر قول محمد ست و در کتب اصول فقه مذکور ست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان مثل حرمت الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن پس بس گردید و همچنین جمیع اشربه مسکره و آنچه از شیخین می آرند عدم تحریم قلیل از اشربه مقطوع الخطاست و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمه قرآن در صلوة و خود ناقلین در کتب اصول میفرمایند که مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع از آن اما بنا بر روایتی که شارح وهبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام است قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ است چراکه فتوی محققین در اشربه محرمه بر روایت نجس غلیظ است چنانچه در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست درمیان خمر و اشربه محرمه در نجاست همه مثل بول نجس و غلیظ اند و فتوی برین روایت ست در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِيْ تَرْجِيْحُ التَّغْلِيْظِ لِلْأَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

و سزاوار ست ترجیح تغلیظ بنا بر اصلی که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا وآنچه بعضی توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی ست پس نجاست غلیظ نباشد توهم فاسد ست چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربه مذکوره قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی ست پس اجتهاد را در ان مساغ نباشد منکر آن کافر گردد گوییم قطعی بر دو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن ضروری

باشد و دوم آنکه قطعیت آن نظری باشد در قسم ثانی قطعیت قبل توغل شبهه راه است و انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست و وجه اول

قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم ست و بودن همه اشربه خمر و محرم قطعی ست بر وجه دوم که بعد

ملاحظهٔ دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطاست مفقن جدا گردد و بطریق تنزل

كَوْنُ الْحُرْمَةِ فِيهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوجِبُ التَّخْفِيفَ لِأَنَّ دَلِيلَ التَّغْلِيظِ

بودن حرمت دران نیست یقینی موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ

لَا يُشْتَرَطُ اَنْ يَكُوْنَ قَطْعِيًّا وَالْمَتْرُوْلُ صَاحِبُ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيْظَةِ لِأَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینی بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چه اگه

تُثْبَتُ بِدَلِيْلٍ مَقْطُوْعٍ بِهٖ فَقَالَ فِيْ فَتْحِ الْقَدِيْرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوْعٌ بِوُجُوْبِ الْعَمَلِ بِهٖ

بتحقیق نجاستها ثابت می شوند بدلیلی که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوے

فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوْعِ وَاِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوْبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب ست یقینا در فروع اگر چه خود وجوب مقتضای وی ظنی ست

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم ست از ظنیات نیز

و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام ست پس ازین

روایات حکم نان جیلی و غیره از اشربهٔ محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه

احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی ست نه برای آنکه فرق ست درمیان آنها و در فتاوی

قاضی خان گفته بِخِلَافِ الدَّقِيْقِ اِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ وَخُبِزَ فَاِنَّهٗ يَكُوْنُ نَجِسًا وَلَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس تحقیق آن نان می باشد پلید و

يَطْهُرُ لِاَنَّ مَا فِي الْعَجِيْنِ مِنْ اَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا لِاَنَّ الْخَمِيْرَ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر ست از اجزاے شراب نگردید سرکه بسبب خمیر پس پاک نمی شود

و در فتاوی عالمگیری گفته اِذَا عُجِنَ الدَّقِيْقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در حیله بابی گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

اَلدَّقِيقُ اِذَا اَصَابَهُ خَمْرٌ لَمْ يُؤْكَلْ وَلَيْسَ لِهٰذَا حِيلَةٌ

آرد وقتیکه برسد آنرا شراب خورده نشود ونیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چه او نجس ست

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک وشبهه باقی نماند وقیاسات فاسده وشبهات کاسده نموون جائز نیست وجواب ثانی هم مردود وباطل ست بدلائلها چراکه چون نارجیلی حقیقة خمر گردید هیچ اشکال باقی نماند اما بطریق تبرع وتنزل آنرا بتفصیل باطل میکند دلیل اول تعارف را گفته وحال اینست که در کتب اصول الفقه مذکورست که تعارف وتعامل را اعتبار نیست مگر در تعامل صدر اول تا قرن ثالث وبعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد وتعارف صرف موجب حلت حرام نمی گردد مگر آنکه تبرک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود والا بسیار حرام درین زمانه فاسده شیوع یافته ومتعارف گشته همه حلال شوند ولیس فلیس وآنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل ست چراکه در صابون انقلاب واقع شده وانقلاب موجب طهارت ست نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا از مطهرات شمرده وگفته اَلسَّابِعُ اِنْقِلَابُ الْعَيْنِ فَاِنْ كَانَ فِي الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِي

هفتم تبدیل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در

الطَّهَارَةِ وَاِنْ كَانَ فِي غَيْرِهِ كَالْمَيْتَةِ فِي الْمَلَحَةِ فَيَصِيرُ مِلْحًا يُؤْكَلُ

طهارت واگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود

مخفی ونیز ظاهرست که آرد از پختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود وهیچ عاقل آنرا پسند نخواهد کرد واگر باینچنین تغیر موجب طهارت گردد پس نجسی هر را که بآتش گرم کنند طاهر شود مثلا اگر کسی قدری بول در آرد اندازد ونان پزد هرگز کسی خوردن حکم نخواهد کرد پس نارجیلی چه خصوصیت دارد که به پختن طاهر شود اگر به پختن طهارت حاصل می این قدر روایات کثیره در باب حرمت نان معجون بخمر نمی آمدند وعلما بحلت وطهارت آن حکم میفرمودند وفرق میان خمر وغیر او باطل ست بدلیل آنکه در صابون که مقیس علیه ست تفصیل نموده اند بهر نجسی که روغن صابون نجس شود وصابون طاهر خواهد شد وقیاس شان قیاس نجس بر طاهر ست وَهُوَ لَا يَجُوزُ وآن جائز نمیشود وآنکه قیاس بر رماد وشور وغدره نموده بر رماد وغدره انقلاب که موجب طهارت ست موجود ست بخلاف نحن فیه انقلاب نیست فزوال سکر وسورت نارجیلی به نمک وآب که موجب حلت گردانیده باطل ست چراکه اگر انقلاب موجب تطهیر می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم نمیفرمودند که دران هم آب ونمک می اندازند ونارجیل خصوصیتی بدارد با این حکم وآنکه یقین معاشاهد از نانی آورده

که از جو بخمر تر کرده باشند و در سرکه انداز ند حلال میشود مغلطه نیست چرا که فرق ست در میان آنکه
از نار جیل خمیر کشند و از نار جیلی تر کرده در سرکه اندازند زیرا که در صورت اول چون نار جیلی در شد و مستهلک گردید
و اثر در اجزای ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شده که گفته و لیس لها
حیلة مگر آنکه منقلب شود و باهیئت دیگر اعنی آنرا بشویانند و خاک سازند الوکت طاهر گردد و در صورت دوم اجزای خمر مستهلک
نه شده پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را همچنین خاصیت ست
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و درین باب روایات بسیار مبنی اند بر همین فرق چنانکه در بحر الرائق گفته

لو ان رغيفا من الخبز المعجون بالخمر وقع في دن خل و ذهب فيه

اگر چنین که رده نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود در ان

حتى لا يرى فلا بأس بأكل الخل و اما الرغيف نفسه فلا يؤكل

تا آنکه دیده نشود آن غیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود

و نیز گفته لو وقع رغيف طاهر في خمر ثم وقع في خل طهر الخل

اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه

ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که در ان نار جیلی می اندازند بهیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق ست در میان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن
درست نباشد چرا که سرکه را بسبب حدت تاثیری ست که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک این چنین نیست
بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین پیوند دکه سرکه شده ست آنوقت حکم بطهارت خواهند کرد و الا نجس
محض ست در بحر الرائق گفته و لو اصاب ثوبه خمر فالقي عليه الملح و مضى

و اگر برسد جامه او را شراب پس انداخته شود برو نمک و بگذرد

عليه من المدة مقدار ما يتخلل فيها لم يحكم بطهارته حتى يغسله

بران از زمانه آنقدر که تحلیل شود خمر در ان مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا.

پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بحل زیرا که ان اليقين لا يزول
بالشك بلکه در اینجا آن احتمال نیز موجود نیست چرا که در اهل خمیر نمک نمی اندازند که مانع

خمیر ست مگر در وقت مخلوط نمودن نان بآرد دیگری می اندازند پس بعد مستقر شدن نجاست در خمیر نمک آنرا چگونه طاهر خواهد ساخت و نیز اگر تخمیر شود نان قابل پختن نمی ماند چه جائیکه مرتبهٔ سرکه برسد چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَيْسَ يَحِلُّ سَبِيلٌ و اما قیاس آن بر ضباب قصعه و نوره
قیاس کل بر مستقل قیاس طاهر بر نجس ست وَهُمَا بَاطِلَانِ پس بدلائل واضحه بثبوت پیوست که نارجیلی
وسیندهی تاری همه حرام اند و نجس مثل بول و یک قطره آن هم روا نیست و اگر بر پارچه افتد و از درهم زائد باشد نماز با آن روا نیست و اگر یک قطره آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست هر مسلم را باید که از آن حرام اجتناب ورزد و از شک اندختن بعض شک اندازندگان از جا نرود و الا جزاء آن در آخرت خواهد دید وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

و زود ست که بدانند ستمگران بکدام مکان باز خواهند گشت

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم ست صحیح ست و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند و به اتفاق ائمه باقیه و اتفاق اهل حدیث والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم مستعد خان قاضی القضاة اَلْاَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ و دستخط مولوی عبد الرب آنچه که درین قرطاس مسطور ست هر مسلمان را بر آن عمل باید فتوی حنفیه و غیر ایشان بر آن ست والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین هر چه درین قرطاس مذکور ست صحیح ست و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح ست هر چه درین قرطاس مرقوم ست و خلاف آن باطل ست دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح و دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور گشت اولی فتوی بر همین ست باید که جمیع مسلمانان بر آن عمل لازم و واجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله اَلْاَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ لَا يَأْتِيهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق

جوابها نوشته شده صحیح اند نمی آید آنها را باطل

اَلْاَجْوِبَةُ الْمَذْكُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور ست صحیح ست مهر و دستخط مولوی محمد علی مَا كُتِبَ فِي هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِيْحٌ لَا شُبْهَةَ فِيْهِ

آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح ست شبهه نیست در آن

جواب نوشته شده

مهر و دستخط مولوی سید غلام احمد نصیرآبادی مدرس بلده محمدپور الجواب المرقوم

حق است نیست شبه در آن

حق لا ريب فيه مهر و دستخط مولوی محمد کبیر خان قاضی محمدپور

آنچه نوشته شده در سطرها صحیح است

ما رقم في المسطورة صحيح مهر و دستخط محمد ابوبکر مجد الدین علیخان شافعی قاضی جیناپتن

وكل المسائل من هذه المسائل المكتوبة الحنفية التي تدل على حرمة

و همه مسئله‌ها ازین مسائل نوشته شده حنفیه که دلالت میکنند بر حرمت

الخمر والنبيذ وغيرهما من أنواع الأشربة المسكرة ونجاساتها والمائعات

شراب و نبیذ وسوای این هردو از اقسام شرابهای مسکره و بر نجاست آنها و بر نجاست اشیای روان

المخلوطة بها كثيرة كانت أو قليلة صحيحة ومتفقة عليها في

که ممزوج ست بآن اشربه بیشتر باشند یا اندک صحیح‌اند و اتفاق کرده شده ست بر آنها در

مذهب إمامنا محمد بن إدريس الشافعي رض ولا شك فيها كما

مذهب امام ما محمد بن ادریس شافعی رضی الله عنه و نیست شک در آنها چنانکه

في المنهاج للإمام النووي وغيره من الكتب المتداولة في مذهب

در منهاج تصنیف امام نووی وسوای منهاج از کتابهای مشهور در مذهب امام شافعی

وعلمای جیناپتن وغیرهم كلهم عاملون بهذه المسائل والله أعلم و

همه اینها عمل کننده‌اند باین مسائل و خدا دانا تر ست و

الخمر والنبيذ وغيره إذا تخللت بنفسها من غير طرح شيء فيها

شراب و نبیذ و سوای آن چون سرکه شود بذات خود بدون انداختن چیزی در

كالبصل والملح وغيره تطهر خلا وإلا فهي نجس وحرام

مانند پیاز و نمک و غیر آن پاک می‌شوند در حالیکه سرکه‌اند والا پس آنها ناپاک‌اند و حرام

الخبز الذي عجن من أنواع النبيذ المسكرة مهر و دستخط

نانی که خمیر کرده شده از اقسام نبیذ مسکره

فخر الدین احمد شافعی وَحُرْمَةُ الْخَمْرِ وَغَيْرِهَا وَنَجَاسَتُهَا عَلَى مَذْهَبِنَا وَ
و حرمت شراب و سوای آن و نجاست شراب بر مذهب ما و
مَذْهَبِ الْحَنَفِيَّةِ مِنْ هٰذِهِ الْمَسَائِلِ الْمَكْتُوبَةِ صَحِيحَةٌ وَمُتَّفِقَةٌ
مذهب علمای حنفیه ازین مسائل نوشته شده صحیح است و متفق است
دستخط مولوی محمد جعفر شافعی وَحُرْمَةُ الْخَمْرِ وَغَيْرِهَا وَنَجَاسَتُهُ مِنَ الْمُسْكِرَاتِ كَمَا فِي هٰذِهِ
و حرمت شراب و غیر آن نجاست آن از مسکرات چنانکه درین
الْمَسَائِلِ الْمَكْتُوبَةِ صَحِيحَةٌ فِي مَذْهَبِ إِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح دستخط
مسائل مکتوبه است صحیح است در مذهب امام ما شافعی رح
مولوی فقیر محمد شافعی وَحُرْمَةُ الْخَمْرِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُسْكِرَاتِ وَنَجَاسَتُهَا عَلَى
و حرمت شراب و غیر آن از مسکرات و نجاست آنها بر
مَذْهَبِ إِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح كَمَا فِي هٰذِهِ الْمَسَائِلِ الْمَرْقُومَةِ صَحِيحَةٌ
مذهب امام ما شافعی رح چنانکه درین مسائل مرقوم است صحیح است

تمام شد شرح دستخط علما

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

نزد بنده مسکین محمد رشید الدین هم حرمت نان پاو بوجوه عدیده مرجح است بعضی از ان درینجا ذکر کرده میشود اول آنکه اشربه مسکره سوای خمر ملحق اند بآن در حرمت قلیل و کثیر آن مثل خمر مطابق روایات مفتی بها از کتب معتبره حنفیه ثابت است و در کتب فقهیه ایشان تصریح است که اگر خمر در آرد افتد بهیچ حیله خوردن آن جائز نمیشود در خزانة الروایات میگوید فِي مَجْمُوعَةِ الرِّوَايَاتِ عَنِ الْمُنْتَقَى الدَّقِيقُ إِذَا أَصَابَهُ
در مجموعة الروایات از منتقی نقل است آرد و تنکه برسد او را

خمرٌ لا يؤكل بحالٍ وليس لها حيلةٌ انتهى هر گاه اشربه مسکره دیگر

شراب خورده نشود آن تمر و به هیچ حالت و نیست برای آن حیله

و حکم خمر داشتند پس هر گاه ازان هم چیزی در آرد وافتد خوردن آن هم به هیچ حیله جائز نباشد و روایات فقهیه

دال بر الحاق مسکرات دیگر بخمر باعتبار حرمت قلیل و کثیر آن اگرچه در جواب استفتا که بالا منقول ست مرقوم ست

لیکن احقر العباد هم درین مقام ذکر روایتی میکند و آن این ست که در شرح مواهب الرحمن که از کتب معتبره

فقه حنفی ست میگوید وألحقها محمدٌ كلّها بالخمر في المشهور عنه كالشافعي

و لاحق کرد اشربه را امام محمد همه آنها را بشراب در روایت مشهور از امام محمد مانند امام شافعی

ومالكٍ وبه يُفتى كما في صحيح مسلم من قوله صلى الله عليه وسلم

و امام مالک و بهمین فتوی داده میشود چنانکه در صحیح مسلم ست از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم

كلُّ مسكرٍ خمرٌ وكلُّ مسكرٍ حرامٌ وفي مسند احمد وصحيح ابن

هر مست کننده شراب ست و هر مست کننده حرام ست و در مسند امام احمد و صحیح ابن

حبّان كلُّ مسكرٍ خمرٌ وكلُّ خمرٍ حرامٌ وما في الكتب الستة الا

حبان ست هر مسکر شراب ست و هر شراب حرام ست و آنچه در شش کتاب ست سوای

البخاري من قوله الخمر من هاتين الشجرتين النخلة والعنبة

بخاری از قول آن حضرت شراب ازین دو درخت ست خرما و انگور

وفي لفظ مسلم الكرمة والنخلة وفيه عن جابر ان رجلاً

و در لفظ صحیح مسلم ست انگور و خرما و در صحیح مسلم روایت ست از جابر که بتحقیق مردی

قدم من اليمن فسأل النبي صلى الله عليه وسلم عن شراب يشربونه بارضهم

آمد از یمن پس پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از شرابی که می نوشیدند اهل یمن آنرا در زمین خود

من الذرة يقال له المزر فقال النبي صلى الله عليه وسلم او مسكرٌ هو قال نعم

که ساخته اند از ذره گفته میشود مر آن شراب را مزر پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا مسکر ست آن گفت آن مرد آری

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ إِنَّ عَلَى اللهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ أَنْ

وفرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست بتحقیق بر خدا عهدیست بر کسیکه بنوشد مسکر را آنکه

يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ

بنوشاند آنرا از طینت خبال ودر صحیح بخاری وصحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بتع وآن نبیذ شهد ست پس فرمود آنحضرت

كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ

هر شرابی که مست گرداند پس آن حرام ست ودر سنن ابی داود وابن ماجه

وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ص إِنَّ مِنَ

وترمذی ست از نعمان بن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته از

الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ

گندم شراب ست واز جو شراب ست واز انگور خشک شراب ست واز شهد

خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ

شراب ست ودر سنن نسائی وابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ

شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزیکه مست می گرداند بسیاری

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهَكَذَا رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا

پس اندک وی نیز حرام ست ف وهمچنان روایت کرد آنرا دارقطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وَعَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ يَقُولُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ مِنْهُ

واز عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر انچه که مست می گرداند از وی

الْفَرَقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحُسْوَةُ

فرق پس پری کف دست از وی حرام ست ودر لفظ ترمذی ست پس یک جرعه

منه حرام فوضح ان الكثير من هذه الاشربة مساو للكثير من الخمر

ازان حرام ست پس ظاهر شد که تحقیق بیشتر ازین شرابها برابر ست برای کثیر از شراب

في حكم الحرمة ووجوب الحد فكذلك القليل وبهذا تبين ان

در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل و بهمین ظاهر شد که تحقیق

القليل في الحرمة كالكثير لان شرب القليل منه لو كان مباحا

اندک در حرمت مانند بیشتر ست چه تحقیق نوشیدن اندک ازان اگر می بود مباح

لما اوجب الحد وان سكر منه لان السكر انما حصل بشرب الحلال

هر آئینه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چراکه تحقیق سکر جز این نیست که حاصل شده بنوشیدن حلال

جميعا واعتبار جانب الحلال يمنع وجوب الحد عليه فاذا اجتمع

همه و اعتبار کردن جانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود

الموجب للحد والمسقط له ترجح المسقط على الموجب انتهى

موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مع اختصار دوم آنکه اشربهٔ مسکرهٔ غیر خمر نجس اند بنجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر

با اختصار

اختلاف في عندهم چنانکه در خزانة الروایات میفرماید في الفتاوى العمادية من

اختلافی که نزد ایشان ست در فتاوی عمادیه نقل ست از

كشف البزدوي نجاسة الخمر غليظة ونجاسة سائر الاشربة

کشف بزدوی نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه

خفيفة ويكفر مستحل الخمر دون سائر الاشربة وفي الهداية

خفیف ست و کافر میشود حلال دانندهٔ خمر نه باقی اشربه و در هدایه ست

ونجاستها خفيفة في رواية وغليظة في رواية اخرى و

و نجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

نجاسة الخمر غليظة رواية واحدة انتهى وشيخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظ است بروایت واحد یعنی دران اختلاف نیست

در ترجمه مشکوة میفرماید ونجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفه ست در روایتی وغلیظه ست در روایتی دیگر انتهی دوم هرگاه خمیر نان باو از مسکر میشود وآن علی اختلاف الروایات یا نجس ست به نجاست خفیفه یا غلیظه پس خورد آن حلال نباشد سوم آنکه هرگاه طعام شرب نجاست رقیقه کند یعنی نجاست بجرم آن در آید باز طهارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست در صورت عدم طهارتش خوردن آن روا نباشد در خزانة الروایات میگوید

في العناية لو صبّت الخمر في قدر فيه لحم وماء فان لم يغل اللحم

در عنایه ست اگر انداخته شود شراب در دیگی که دران گوشت ست وآب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مع الخمر يطهر اللحم بالغسل ثلثا فان اغلي بالخمر لم يطهر انتهى

باشراب پاک شود گوشت بشستن سه بار پس اگر جوش داده شود گوشت باشراب پاک نشود گوشت

وبسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوخته نمیشود ولهذا وزن نان از وزن اصل آردی که ازان نان پخته باشند زیاده تر میشود وچون رطوبت ساریه نجسه در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود وروایات داله برین مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت والله اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

میگوید ضعیف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جواب این استفتا را دیده اسکار تاڑی را انکار می نمودند لهذا برای تنبیه ناواقفان به تحریر این ادله پرداخته مخفی مباد که حرمت تاڑی چنانکه از ادله شرعیه فقهیه ثابت ست همچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داود ضریر انطاکی در تذکره خویش میفرماید

ولها افعال اشد من الخمر وهو خير منها

یعنی آنکه می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدید از شراب بلکه تاڑی در همه عمل بهتر ست از خمر وصاحب مخزن الحکمة فرموده نارجیل عربی نارکیل وجوز هندی فارسی وناریل هندی ست

مفرّش را کهوپره خوانند طبعش گرم ست در اول درجهٔ دوم و ترست در اول درجه غذا بسیار دهد و منی افزاید و باه انگیزاند و تسخین گرده کرداند و تقطیر بول را نفع دهد و روغنش بواسیر را مفید بود مضرست بعض مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب ثمر و شاخ او را بریده کوزه بران نصب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را سیندهی نامند و حلاوت او یکروز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمرست و بعد از یک روز ترشی پیدا میکند و آبی که از شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست باینطور گرفته میشود تاڑی نامند انتهی صاحب برهان قاطع میفرماید تاڑی بوزن جاری آبی باشد که از درخت تاڑ حاصل میشود مانند شراب نشاء میدهد انتهی منصف را باید که درین عبارتهای حکما غور کنند که اسکار تاڑی بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد اینان ثابت ست یا نه اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل و الا پس قطرهٔ تاڑی هرگاه که از درخت میچکد همان وقت صفت حرمت بسبب سکر دارد و ازینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزهٔ تاڑی را که از درخت فرود می آرند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چراکه فی الفور از درخت برآمده ست بدو وجه **اول** آنکه سکریت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یک پهر یا یک دو زر **دوم** آنکه تقدیراً تسلیم میکنیم که اجتماع آب تاڑی در ظرف در عرصهٔ یک گهری ممکن نیست زیراکه بالتقاطر مترشح میکند پس بالضرور در عرصهٔ دو روز نهایت قلیل یک دو زر آب بکوزه جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا خواهد کرد در تابش آفتاب چراکه دفعةً اخراج اینقدر آب از درخت نارجیل باغی که ناریل میگویند و از درخت نارجیل صحرائی که تاڑ میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخلة وارد ست محال ست چنانکه بالا گذشت فقط

سوال از حلت و حرمت حقه

سوال از حلت و حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف **كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ** (هر دود حرام ست) بر حلت و حرمت حقه چه حکم ست و این حدیث **مَنْ اَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَاَنَّمَا زَنٰى بِاُمِّهٖ سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَّمَنْ**

هر که خورد از بنگ یک لقمه پس گویا که زنا کرد بمادر خود هفتاد بار و هر که

زنى بامه مرة واحدة فكانما هدم الكعبة

زنا کرد بمادر خود یک بار بجز گویا که ویران کرد کعبه را

سبعين مرة وايضا من اكل البنج ومات على هذا يحشره

هفتاد بار و نیز هر که خورد بنگ را و مرد برهمین حشر خواهد کرد او را

الله في القيامة مكتوبا بين عينيه هذا آيس من رحمة الله

خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هر دو چشم او این ناامید شد از رحمت خدا

صحیح ست یا نه چنانچه علاؤالدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب النخبة حضرت مولانا خاتم المحدثين شاه عبد العزيز قدس سره العزيز مشتمل بر اثبات كراهت تحريمى حقه

اینکه کل دخان حرام حدیث نیست و حلت و حرمت حقه اختلافی ست صحیح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت

بوی بدی که از دهن حقه کش می‌ماند مثل پیاز نام و سیر خام و هم از جهت تشبیه با اهل نار که دود از دهان ایشان خواهد برآمد

ومن اكل من البنج لقمة فكانما زنى بامه الخ و سبعين من اكل البنج ومات على هذا

ترجمه این بالا گذشت بر حسد ترجمه این مذکور شد

این احادیث در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این هر دو کلام صریح معلوم میشود که مجعول و موضوع ست و نوشتن علاؤالدین محمد تبریزی در این باب اعتبار ندارد که در مثل این عبارت قول محدث معتبر ست که محدث باشد بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبره را برای تخویف و ترهیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی‌باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در حشیشه تنباکو اصلا حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این حشیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح باشد لیکن استعمال آن باین کیفیت که دخان او را در دهن بکشند بچند وجه از کراهت بهم میرسد یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش میماند دوم تشبیه باهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن و در نماز بجهت همین تشبیه در شرع وارد شده سوم استعمال این وضع مسلم را اهل نار میکرداند بملابست با نار مکروه ست لا تعذبوا بعذاب الله صورة عذاب الله ولهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هرچند هریک ازین وجوه

بنا بر آنکه آتش صورت عذاب خداست

جواب النخبة حضرت مولانا شاه عبد العزيز قدس سره العزيز مشتمل بر اثبات كراهت تحريمى حقه

ثانیه مسلم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجتماع منجر بکراهت تحریمی شده و بعضی از اهل معقول گفته اند که الفاظ کل دخان حرام هر چند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیرا که دخان نزد اهل عقل مرکب از دو چیز ست ارضیت و ناریت و هر دو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما

پس ترکیب داده شده از ان هر دو باشد حرام

و جواب این سخن آنکه حرمت ارضیت و ناریت بعلت سمیت ست و چون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نوره در برگ پان و طین ارمنی و مختوم در ادویه پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح و دفع بلغم بعض حرمت نخواهد داشت و بعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا

روزیکه بیارد آسمان دودے ظاهر بپوشد مردمان را این

عذاب الیم استدلال کرده اند ازین آیت معلوم شد که دخان آله عذاب ست و آله عذاب استعمال کردن درست نیست و جواب ازین شبهه آنکه صغری و کبری هر دو ممنوع اند زیرا که دخان چنانچه آله عذاب ست آله تنعیم هم ثابت در استعمال نمودن و در حدیث صحیح وارد ست که مجامرهم الالوة یعنی عود رطب را برای بهشتیان در بهشت در مجامر خواهند آورد و نیز استعمال آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا که آله عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولنا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز

رساله عربی در اثبات اباحت حقه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما اولنا من النعم و فتح علینا من ابواب الحکم و

ستایش مر خدا راست برانچه بخشید ما را از نعمتها و کشود بر ما از درهای حکمتها و

كَشَفَ عَنَّا حِجَابَ الظُّلَمِ اَحْمَدُهُ حَمْدًا كَثِيرًا الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى سَائِرِ

دور کرد از ما پرده تاریکی ها ستایش می کنم او را ستودن کثیر آنکه بزرگی داد ما را بر همه

الْاُمَمِ وَاَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ

امتها و گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را و گواهی میدهم

اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى

که بتحقیق محمد بنده اوست و رسول اوست صلی الله علیه و سلم و رحمت کامله نازل باد بر

سَيِّدِنَا مُحَمَّدِنِ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ اَمَّا بَعْدُ اعْلَمْ

سردار ما محمد که اگر نه بودی او پیدا نمی کرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان که

اَنَّهُ تَقَرَّرَ فِي الشَّرِيعَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْجَارِ الْاِبَاحَةُ اِلَّا مَا عُلِمَ

بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدیه که بتحقیق اصل در درختها اباحت ست مگر آنچه دانسته شود

مِنْهُ الْاِضْرَارُ بِالْبَدَنِ اَوِ الْعُقُولِ فَاِنَّهُ يَحْرُمُ لِوُجُوبِ حِفْظِ الْعَقْلِ وَ

از آن ضرر کردن به بدن یا عقلها پس البته حرام می شود برای وجوب نگاهداشتن عقل و

الْبَدَنِ وَهٰذَا الدُّخَانُ الْمُسْتَعْمَلُ مِنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ مَا عَلِمْنَا فِيهِ اِضْرَارًا

بدن و این دود که مستعمل ست ازین درخت ندانستیم درین ضرری

بِالْعُقُولِ وَالْاَبْدَانِ مَعَ مُرُورِ الْاَعْصَارِ وَكَثْرَةِ مُسْتَعْمِلِيهَا مِنَ

بعقلها و بدنها باوجود گذشتن زمانها و کثرت استعمال کنندگان آن از

الْعَوَامِّ وَذَوِي الْخِطَابِ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمَيْنِ وَبَغْدَادَ وَمِصْرَ وَغَالِبِ

عوام و صاحبان خطاب از علماء مکه و مدینه و بغداد و مصر و کثر

الْاَقْطَارِ مَعَ اَنَّ عُقُولَهُمْ زَاكِيَةٌ وَاٰثَارُهُمْ بِكَمَالِ عُقُولِهِمْ قَاضِيَةٌ وَ

جوانب زمین باوجود آنکه بتحقیق عقلهای اوشان پاک اند و اثرهای اوشان بکمال عقلهای آنان حاکم اند و

اَبْدَانُهُمُ السَّلِيمَةُ لَا تَعُودُ بِشُرْبِ الدُّخَانِ سَقِيمَةً فَاِنْ قُلْتَ قَدْ سَمَّ

بدنهای تندرست اوشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گوئی که بتحقیق نام

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ اُمُوْرًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِيْ تَحْرِيْمِهٖ وَزَعَمَ اَنَّهَا دَالَّةٌ

کسی که حرام گردانیده ست دود را چند امور که سند می گیرد آنها در حرمت دخان و گمان کرد که بتحقیق آن امور دلالت کننده اند

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهُ بِالتَّحْرِيْمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدْ حَيٰوةُ السِّنْدِيُّ اَنَّ فِيْهِ

بر منع از ان بحرمت چنانکه ذکر کرد شیخ محمد حیات سندی که بتحقیق در دخان

اِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِيْنِيَّةٍ وَلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفٰى ضُعْفُ

تباه کردن مال ست بدون فائده دینی و نه دنیوی گویم پوشیده نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِاَنَّهٗ اِنْ اُرِيْدَ اَنْ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ عِنْدَ شَارِبِهٖ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام چرا که بتحقیق اگر اراده کرده شده که البته نیست فائده در ان دخان نزد نوشنده او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهٗ يَقِلُّ بَلْغَمُهٗ وَيَلْتَذُّ بِهٖ وَيَرْتَاحُ بِشُرْبِهٖ وَيَحْصُلُ

نیست بلکه نوشنده او قلیل می شود بلغم او و لذت می یابد بوی و خوش می شود بنوشیدن دخان و حاصل می شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهٖ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل می شود مر نوشنده قهوه را و برای نوشنده شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهٖ وَهٰذِهٖ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهٗ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر و مانند آن و این فائده دنیوی ست که گردیده ست نزدش از لذتها

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهٗ ذٰلِكَ اَدْرَكَ سَامَةً وَفَقَدَ نَشَاطَهٗ فِيْ اَفْعَالِهٖ وَاَقْوَالِهٖ كَمَا

بطوریکه اگر فوت شود او را آن نوشیدن در یابد اندوه را و گم کند خوشی خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکه

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَاِنْ اُرِيْدَ اَنَّهٗ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ لِكُلِّ اَحَدٍ فَلَا يَخْفٰى بُطْلَانُهٗ

بگذارد غذا را مثلاً و اگر اراده کرده شده که بتحقیق نیست فائده در دخان هر کسی را پوشیده نیست بطلان او

لِاَنَّهٗ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَةُ كُلِّ اَحَدٍ فِيْمَا يَفْعَلُهُ الْاِنْسَانُ ضَرُوْرَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا که معتبر نمی شود فائده هر کس در آنچه میکند آنرا انسان بجهت ضرورت عقلی و عرفی

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِيْ مُسْتَعْمِلِهٖ فَاِنَّهٗ لَا يُقَالُ فِيْ حَقِّ اِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ فِيْ

و اتفاقی بلکه اعتبار فائده در استعمال کننده او ست پس بتحقیق گفته نمی شود در حق خرج کردن وی دراهم را در

لذّته اضاعة مال فان قلت ان هذا انفاق المال وهو اسراف قلت

لست دخان که ضایع کردن مال است پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرج کردن مال است و او اسراف است گوییم

نعم استدلّ من حرّمه بان ذلک اسراف ولکنه لیس باسراف لانّ

آری دلیل گرفته است هر که حرام گرداننده است دخان را بانکه آن اسراف است ولیکن او اسراف نیست چه تحقیق

حقیقة الاسراف اضاعة المال الکثیر فی غرض خسیس وقیل انه الا بعاد

حقیقت اسراف ضایع کردن مال کثیر است در مطلب خسیس و بعضی گفته اند که اسراف دور گردانیدن است

فی مجاوزة الحدّ کذا قال المناوی فی کتاب التعریفات ولا یدخل

در تجاوز کردن حد همچنان گفته است او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات است و داخل نمی شود

شرب الدخان فی هذا الرسم بحال وذلک لانّه ینفق یسیرا من ماله

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرج می کند اندکی را از مال خود

لنفع یعود الیه فی بدنه من دفع البلغم والریاحات وللذّة یریدها

برای نفع که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و باد ها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فهو کما ینفق ماله فی سکر یشرب منه شرابا یلتذ به ویدفع عنه الابخرة

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال اوست در شکر که می نوشد از ان شربت را که لذت می یابد بوی و دفع میکند از ان بخارات

الحارّة والظمأ ونحو ذلک فکیف یلیق لناظر ان یقول انه داخل تحت

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار است برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج است زیر

قوله تعالی ان الله لا یحب المسرفین وتحت قوله تعالی ان المبذرین

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

کانوا اخوان الشیاطین علی انه غرض غیر خسیس عند شاربه فهو غیر

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی است غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

داخل فی الحدّ فان قلت فیه تضییع الاوقات والاسراف فیه بهذا الاعتبار

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات است و اسراف در ان باین اعتبار است

لِاَنَّ شَارِبَهٗ يُضَيِّعُ يَوْمَهٗ وَلَيْلَهٗ بِقَبْضِهٖ فِيْ فِيْهِ وَيَمْتَصُّ دُخَانَهٗ قُلْتُ الْمُبَاحَاتُ

چه البته نوشنده حقه را ایگان می کند روز خود را وشب خود را بگرفتن حقه در دهن خود ومی کشند دود او را وگویم چیزهای مباح

لَا يُعْرَفُ الْاِسْرَافُ فِيْهَا اِلَّا بِاِخْبَارِ مُسْتَعْمِلِهَا اَوْ بِقَرَائِنَ تَظْهَرُ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ

شناخته نمی شود اسراف در آن چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند بر او گفت شیخ

مُحَمَّدٌ عَابِدُ الْمَكِّيُّ وَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلٰى رِسَالَةٍ اَلَّفَهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ الصَّنْعَانِيِّ اَعْنِيْ

محمد عابد مکی و بتحقیق خبردار شدم بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعا را اعنی

السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْاَمِيْرُ بْنُ اِسْمٰعِيْلَ الصَّنْعَانِيُّ اَلنَّاسُ فِي الْمُبَاحَاتِ مُخْتَلِفُ الْاَحْوَالِ

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ها مختلف الحال اند

مِنْهُمْ مَنْ يَكْتَفِيْ بِاَكْلِ اللَّحْمِ الْقَلِيْلِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيْهِ اِلَّا الْكَثِيْرُ وَكَذَا الْجِمَاعُ وَ

بعضے از آنها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک وبعضے از آنها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار وهمچنان جماع و

غَيْرُهٗ مِنْ صُحْبَةِ النِّسَاءِ وَمُعَاشَرَتِهِنَّ وَشَارِبُ هٰذَا الدُّخَانِ كَمُسْتَعْمِلِ سَائِرِ

غیر آن از صحبت زنان ومعاشرت آنها ونوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

الْمُبَاحَاتِ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفِيْهِ الْقَلِيْلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيْهِ الْقَلِيْلُ كَشَارِبِ الْقَهْوَةِ

مباحات ست بعضے از آنها کسی ست که کفایت می کند او را اندک وبعضی از آنها کسی ست که کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشنده قهوه

نُقِلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ اِسْمُهُ الشَّيْخُ مَحْمُوْدٌ وَيُكْنٰى بِشَيْخِ اَحْمَدَ بْنِ تَامِرٍ

نقل کرده شده است از مردی از اہل عراق که نامش شیخ محمود است وکنیت کرده میشود بشیخ احمد بن تامر

الْعِرَاقِ وَكَانَ مِنْ شُيُوْخِ بَادِيَةِ الْعِرَاقِ وَكَانَ يَشْرَبُ قَهْوَةَ الْبُنِّ كُلَّ وَقْتٍ

عراق وبود از پیران بیابان عراق وبود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثَلٰثَةَ اَوْقَاتِ الْيَوْمِ بِقَدْرِ خَمْسَةٍ وَعِشْرِيْنَ فِنْجَانٍ اَوْ اَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ وَكَانَ يَتَمَنّٰى

سه وقت در یک روز باندازه بست وپنج پیاله یا بیشتر از آن وبود که آرزو می نمود

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَلَا يَنَالُهَا لِاَنَّ مَسَافَتَهَا كَانَتْ بَعِيْدَةً عَنْ وَطَنِهٖ قَوْلُهٗ لَوْ كُنْتُ

قهوه قشریه را ونمی یافت آنرا چراکه بتحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر بودم

أشرب القشرية فلا أشرب الماء وذكر الفقير عن رجل أيضا قال إني دخلت

می نوشیدم قهوه قشریه را پس نمی نوشیدم آب را و ذکر کرد این فقیر از مردی نیز گفت که بتحقیق داخل شدم

اليمن وصاحبت رجلا من أهل المدينة مدينة الرسول صلى الله عليه

در یمن و مصاحب شدم مردی را از اهل مدینه مدینه پیغمبر صلی الله علیه

وسلم ساكن اليمن واسمه السيد مصطفى المدني وكان يشرب

وسلم باشنده یمن و نامش سید مصطفی ست باشنده مدینه و بود که می نوشید

القهوة القشرية كل يوم بقدر رطل ونصف بالبغدادي وقوله ما شربت

قهوه پوست بن هر روز باندازه یک و نیم رطل بغدادی و قول او نه نوشیدم

الماء مدة ثلثين سنة وكان عمره يبلغ من السنين خمسة وثمانين

آب را از مدت سی سال و بود عمرش که رسیده بود از سالها هشتاد و پنج سال

يكتفي بالقهوة القشرية كلما عطش يشرب القهوة القشرية وكذا

اکتفا می کرد بقهوه قشریه هر گاه تشنه می شد می نوشید قهوه پوست بن را و همچنان

سائر الحلاوات فإن قلت إن شربه عبث والعبث حرام قلت قال

همه شیرینی ها پس اگر بگوئی که بتحقیق نوشیدن وی عبث ست و عبث حرام ست گوئیم گفت

المناوي والعبث ارتكاب أمر غير معلوم الفائدة وقيل هو الاشتغال

مناوی و عبث اختیار کردن چیزے ست که فائده او معلوم نباشد و گفته شده که آن باز ماندن

عما به النفع بما لا نفع فيه وقيل أن يختلط بعمله لعب وقالوا ما ليس فيه

از انچه که بوی نفع ست بانچه نفع نیست و گفته شده اینکه بیامیزد بعمل او بازی و گفته اند برای انچه که نیست در آن

غرض صحيح انتهى ولا يخفى أن شارب هذا الدخان له غرض صحيح

غرض صحیح انتهى و پوشیده نیست که نوشنده این دخان مر او را غرضی ست صحیح

كما قررناه سابقا إنكار من لا يعرفه ولا له غرض في استعماله يكون

چنانکه تقریر کردیم او را سابق آری کسے که نمی شناسد آنرا و نیست مر او را غرض در استعمالش می باشد

عبثاً في حقه لكنه لا يحرم في حق غيره وهو نظير صاحب المرة الصفراوية

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیراو و آن مانند صاحب مره صفراوی ست که

يتنفر طبعه عن العسل ولا يمكنه ان يساعده طبعه على استعماله ولا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی بر استعمال شهد و

يحرم بذلك في حق غيره ولا يعد الغير عابثا باستعماله فان قلت انه

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیر او و شمار کرده نمی شود غیر او عبث کننده باستعمال شهد پس اگر گوئی که تحقیق آن

خبيث لرائحته تستخبثه الطبائع السليمة وتتنفر منه وقد يحصل

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت میکنند از ان و گاه حاصل می شود

عن رائحته صداع قلت نعم ولكن ما هو باخبث رائحة من الكراث و

از بوی وی درد سر گوئیم آری و لیکن نیست آن دخان بد تر از روی بو از گندنا و

الثوم والبصل والحلتيت وهذه الاشياء مباحة قطعا ثم ان هذا

سیر و پیاز و انگژد و این چیزها مباح اند یقیناً باز البته این

الاستخباث في حق من لا يستعمله لعدم شربه وعدم المماسة لقربه

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

واما شاربه فيراه من الطيبات كما ان البقال الذي يباشر الكراث

و اما نوشنده آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزها چنانکه البته بقال آنکه مباشر می شود گندنا را

زرعا وبيعا وشراء لا يعدها من الخبائث ولا يتنفر طبعه منها فان قلت

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قد قال الله تعالى ويحرم عليهم الخبائث وهذا من الخبائث قلت هذه

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر او شان پلیدها و این دخان از پلید هاست گوئیم باین

الاية استدل من حرم الدخان كابن حجر والقاضي حسين ولا يزال

آیت دلیل می گیرد کسی حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

النّاظرون یستدلّون بها فی امثال هذه المحلّات و هو وهم یتابعه

بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت در تمانند های این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند

الناظرون بقصروا عن تحقیق معنی الآیة و تحقیقه انّه تعالی لم یفصّل

بینندگان [illegible] تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد

فی الآیة [illegible] الطیّبات و لم یحرّمها بهذه الآیة بل حکم تعالی

در آیت پلیدها را و پاکیزها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی

بانّه یجد اهل التوریة والانجیل محمّدا صلّی الله علیه وسلّم مکتوبا

بانکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده

عندهم فی الکتابین موصوفا بصفة انّه یحلّ لهم الطیّبات و یحرّم

نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام می کند

الخبائث فاذا کلّ ما احلّه صلّی الله علیه وسلّم فهو من الطیّبات وما

خبائث را پس این وقت همه انچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات ست وانچه

حرّمه فهو من الخبائث فالمراد انّ الطیّب والخبیث شرعیان فالخمر

حرام کرد آنرا پس آن از خبائث ست پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب

من الخبائث مع انّ العرب کانوا یطیّبونها وهم اهل الطبائع السلیمة

از جمله خبائث ست باوجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند

بل کانوا یسمّونها طیّب بل کانوا [illegible] الزنا والخمر طیّبین وهما شرعا من الخبائث

بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه وهر دو از روی شرع از خبائث اند

والکرّاث من الخبائث عند الطبائع مع انّ النبیّ صلّی الله علیه واله

و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها باوجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه واله

وسلّم جعلها من الطیّبات والمسک والعنبر من الطیّبات والمغصوبان

وسلم گردانید آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند وهر دو غصب کرده شده

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يُعْرَفُ الْخَبِيْثُ وَالطَّيِّبُ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُوْلُ السَّلِيْمَةُ
از خبیثها اند پس نمی شناسد خبیث و طیب را مگر شارع نه عقلهای سلیم
وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و طبیعتهای پاک و حاصل سخن آنکه طیبات چیزے ست کہ حلال کرد اورا پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوْسُ طَيِّبًا يُسَمَّى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ تَمَامًا لِيُعَرِّفَانِهِ الْحَلَالَ
پس اگر شمار کرد آنرا نفسها طیب نامیده شود طیب در عرف و بتحقیق تفسیر کردند قدما طیب را به حلال
وَالْخَبِيْثَ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيْرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيْفَةِ وَأَخْرَجَ ابْنُ
و خبیث را به حرام چنانکه بیان کردند آنرا علمای تفسیر در آیت شریف و روایت کرد ابن
الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ
منذر از ابن جریج در تفسیر قول او تعالی و حلال می کند برای اوشان طیبات را یعنی حلال
وَأَخْرَجَ ابْنُ الْجَرِيْرِ وَابْنُ حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ
و روایت کرد ابن جریر و ابن حاتم و بیہقی در سنن خود از عبدالله بن عباس رضی
اللّٰهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيْرِ وَ
الله عنهما در قول او تعالے و حرام میکند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و
الرِّبَا انْتَهٰى وَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هٰذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
زنا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه بتحقیق این درخت دانسته نشده که بتحقیق پیغمبر صلی
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلٰى تَحْرِيْمِهَا دَلِيْلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا
الله علیه وسلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نه کرد بر حرمت آن دلیل یقینی و نه دلیل ظنی و نه
قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِيْنَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقٰى لَهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ
قیاس مجتهدین پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند بان درخت نام طیبات
بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يُقَرِّرُ الْاِسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ بِقَوْلِ الْقُرْآنِ نَزَلَ
باعتبار اصل و تعجب ست همه آن تعجب از کسے که تقریر می کند استدلال را بآیت و می گوید که قرآن نازل شده

بِلُغَةِ الْعَرَبِ فَمَا اسْتَخْبَثُوهُ فَهُوَ الْخَبِيثُ وَمَا لَمْ يَسْتَخْبِثُوهُ فَهُوَ الطَّيِّبُ

بلغت عرب پس آنچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث ست وآنچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب ست

أَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ الْعَرَبَ اسْتَطَابَتِ الْمُحَرَّمَاتِ مِنَ الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ فَأَنَا أَتَعَجَّبُ

و نمی داند بتحقیق عرب خوش داشته اند محرمات را از مردار و خون پس من تعجب میکنم

مِمَّنْ يَتَعَاطَى الْاِسْتِدْلَالَ بِالْآيَاتِ دُونَ مَعْرِفَةِ مَعَانِيهَا وَمَا وَرَدَ

از کسیکه بدست می آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات و برای آنچه وارد شده

فِيهِ وَلَا أَظُنُّ هٰذَا يَحِلُّ لِعَالِمٍ يَتَعَاطَى بِهِ فَإِنْ قُلْتَ قَالَ الْمُحَرِّمُ أَعْنِي الشَّيْخَ مُحَمَّد

دران چیز و گمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بآن استدلال پس اگر گوئی که گفت محرم اعنی شیخ محمد

حَيٰوةَ السِّنْدِيَّ إِنَّ الدُّخَانَ مُتَوَلِّدٌ مِنَ النَّارِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

سندی که بتحقیق دخان پیدا شده ست از آتش و حال آنکه بتحقیق فرمود پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَالنَّارُ طَعَامُ الْكُفَّارِ فِي جَهَنَّمَ

علیه و آله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را و آتش طعام کافران ست در دوزخ

بِئْسَ الْقَرَارُ فَهُوَ حَرَامٌ قُلْتُ هٰذَا الْكَلَامُ يَمُجُّهُ الْاِسْتِمَاعُ وَيَسْتَحْيِي بِرَقْمِهِ

اى الدخان

که بد قرار ست پس آن حرام ست گویم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن و شرم می کند بنوشتن آن

الْيَرَاعُ وَيَحْرُمُ عَلَيْكَ بِهٰذَا الْاِسْتِدْلَالِ الْاِسْتِنْشَاقُ بِالْعُودِ وَالْمِسْكِ

قلم و حرام می شود بر تو باین استدلال بوی گرفتن به عود و مشک

وَالْعَنْبَرِ وَالتَّبَخُّرُ بِهِمَا وَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ الطِّيبَ مِمَّا حُبِّبَ إِلَى الْمُخْتَارِ وَ

و عنبر و بخور گرفتن بآنها و بتحقیق ثابت شده که البته طیب از چیزی ست که دوست داشته شده است بسوی

هٰذِهِ الْأَشْيَاءُ طَيَّبَهَا النَّاسُ مِنْهَا الدُّخَانُ وَهُوَ غَيْرُ مُحَرَّمٍ بِسَبَبِ أَنَّهُ

این اشیا پاکیزه کردند بهار مردمان از جمله آنها ست دخان و او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جُزْءُ النَّارِ وَحَدِيثُ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَنْكِرًا

جزء آتش ست و حدیث لم یطعمنا نارا فرمود صلی الله علیه وسلم در حالیکه مکروه دانند

أكل الطعام الحار مع أنه لم يحرم مثل ذلك فإن قلت قال المحرمون

خوردن طعام گرم را با وجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نه کرده آن خوردن را بسبب آن حرارت اگر گوئی گفتند محرمون

فيه إضرار بالعقل وتقبيح لصورة شاربه وفي الحديث إن الله خلق

که در دخان ضرر است بعقل و زشت کردن است برای صورت نوشنده دخان و در حدیث است که بتحقیق خدا پیدا کرد

آدم على صورته أي صورة آدم ولا يجوز عود الضمير إليه تعالى لأنه

آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوی خدای تعالی چراکه البته

لا يطلق عليه الصورة لأن أسماءه توقيفية ولا يقال تعالى أطلقها

اطلاق کرده نمی‌شود بر خدای تعالی لفظ صورت چه بتحقیق نام های خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است

الله تعالى على نفسه لأنه استدلال بمحل النزاع كما لا يخفى وقد ورد في

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چراکه این استدلال است بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده در

الحديث رفع السعال احترازا من قبح الصورة قلت الإضرار بالعقل

حدیث دور کردن سرفه برای احتراز کردن از زشتی صورت گویم ضرر کردن به عقل

لم يقل أحد من الأطباء ولا من أهل التجارب والتجربة أحد مواد البرهان

نه گفت آنرا کسی از طبیبان و نه صاحبان تجربه و تجربه یکی از ماده های برهان است

كما علم في علم الميزان وقد تقدم تقرير ذلك وإنما تقبيح الصورة به

چنانکه دانسته شده در علم منطق و بتحقیق مقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

باعتبار أن الشارب يفتح فاه ويخرج الدخان من منخره ولا يخفى أن هذا

باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می‌گشاید دهن خود را و بیرون می‌آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که بتحقیق این

ليس تقبيحا ولا يوجب تحريما ومثل ذلك يقع عند أكل الطعام وغيره و

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی‌شود حرمت را و مانند آن واقع می‌شود نزد خوردن طعام و جز آن و

عند الاستصعاد وإنما نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن الوشم و

نزد بالا رفتن و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نیلگون کردن بدن و

قَالَ فِي الوَاشِمَاتِ الْمُغَيِّرَاتِ وَقَدْ كَتَبَ أَهْلُ السَّلَفِ مِثْلُ ابْنِ حَجَرٍ وَ

فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند وتحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و

غَيْرِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَأَمَّا هٰذَا أَيِ الدُّخَانُ فَلَا تَغْيِيرَ فِيهِ

سوای آن از امامان رضی الله عنهم واما این یعنی دخان پس نیست تغییر دران

لِخَلْقِ اللّٰهِ تَعَالَى وَقَالَ الْمُحَرِّمُونَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ النَّهْيُ عَنِ السُّعَالِ

برای پیدایش خدای تعالی وگفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از سرفه

احْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّورَةِ قُلْنَا الْمَعْرُوفُ فِي الْحَدِيثِ الْأَمْرُ بِكَظْمِ الْفَمِ عِنْدَ

برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم ست به بند کردن دهن نزد

التَّثَاؤُبِ وَالْجُشَاءِ وَالْعُطَاسِ وَدَفْعِهِ مَا اسْتَطَاعَ لِأَنَّ خِلَافَهُ يُحِبُّ

خمیازه و آروغ و عطسه و دفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف او دوست میدارد

الشَّيْطَانُ وَيَضْحَكُ كَمَا فِي كُتُبِ الْحَدِيثِ وَلَمْ أَجِدْ فِي التُّتُنِ أَيِ التَّنْبَاكُو

شیطان و میخندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث ست و نه یافتم در تتن اے تنباکو

حَدِيثًا فَإِنْ قُلْتَ قَدْ قَالَ الْمُحَرِّمُونَ فِيهِ رَائِحَةٌ كَرِيهَةٌ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ

حدیثی را پس اگر بگوی بتحقیق گفتند حرمون دران دخان بوی بد ست وبتحقیق فرمود پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا قُلْتُ مُسَلَّمٌ قُبْحُ

صلی الله علیه وسلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گوییم مسلم است زشتی

رَائِحَتِهِ عِنْدَ غَيْرِ مُسْتَعْمِلِيهِ لَوْ عِنْدَكُمْ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بِأَقْبَحَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ

بوی او نزد سوای نوشندهای دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا

وَقَدْ سَلَفَ أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي قُبْحُ الرَّائِحَةِ تَحْرِيمَهَا وَإِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

وبتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را وجز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَكْلِ الْكُرَّاثِ عِنْدَ غِشْيَانِ الْمَسَاجِدِ لِئَلَّا يُؤْذِيَ

علیه وسلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

برائحته الملائكة والمؤمنين وهكذا نقول لا يقربن شارب التتن

به بوی خود فرشته ها را و مسلمانان را و همچنان می گوییم که نزدیک نشود نوشنده تنباکو کی

الذي له رائحة خبيثة في المساجد والتنباك فيه انواع نوع لا رائحة

مر او را بوی پلید است در مسجد ها و تنباکو در این چند اقسام اند قسمی است که نیست بوی

فيه لا يحرم عليه دخول بيت الله ولا يحرم عليه اجماعا ومنه قبيح

در آن حرام نمی شود بروی داخل شدن در خانه خدا و حرام نمی شود بروی جماعتها و بعضی از آن زشت

الرائحة يمنع مستعمله عنها واما قوله ان الله طيب لا يقبل الا طيبا

بوست که باز داشته می شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قولش که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را

فذلك فيما يتقرب به اليه وشرب هذا الدخان ليس بقربة انما هو

پس آن در چیزی است که نزدیکی حاصل کرده میشود بوی سوی حق او و نوشیدن این دود نیست [illegible] بلکه این [illegible]

مباح استعماله لنفسه طلبا لراحتها واما ذكر حديث ان الله طيب

مباح است استعمال او برای ذات او بجهت طلب کردن خوشی نفس و اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه است

لا يقبل الا طيبا فهو وضع للحديث في غير محله اما اولا فلما عرفت

قبول نمی کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن است مر حدیث را در غیر مقام او اما اولا پس برای آنچه شناختی که

ان هذا التنباك لا يسمى خبيثا شرعا فانه اسم للمحرم ولا لغة وما هو

بتحقیق این تنباکو نامیده نمی شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام است مر محرم را و نه از روی لغت و نیست آن

الا مثل ماله السبخة التي تعافها المترفهون من لم يكن يعتادها

مگر مانند چیزی که مر او راست نمکینی که مکروه می دانند آنرا توانگران ولی که نیست عادت می کند آنرا

وقد اكل سيد الطيبين صلى الله عليه وسلم وقد عافوا اكل الضب

و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی الله علیه وسلم و بتحقیق مکروه پنداشتند خوردن گوه را

واكل بحضرته من لا يعافه واما ثانيا فان قوله صلى الله عليه وسلم

و خورد روبروی آن حضرت کسی که مکروه نه پنداشت آنرا و اما وجه دوم پس البته قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم که

لا يقبل الا طيبا ورد في سياق ما يتقرب به وشارب التتن لا يعد له

قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی با او کرده شود و نوشنده تنباکو نمی انگارد آنرا

قربة كما عرفت واما ثالثا فالمراد من الطيب في الحديث هو الحلال فانه

قربت چنانکه شناختی واما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال است پس تحقیق

اخرج احمد ومسلم والترمذي وابن المنذر وابن ابي حاتم من حديث

روایت کرد امام احمد و مسلم و ترمذی و ابن منذر و ابن حاتم از حدیث

ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها

ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای

الناس ان الله طيب لا يقبل الا طيبا وامر المؤمنين بما امر به المرسلين

مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را و حکم کرد مسلمانان را آنچه حکم کرد بوی پیغمبران را

فقال يا ايها الذين امنوا كلوا من الطيبات واعملوا صالحا ثم ذكر

پس فرمود ای آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزه ها و عمل کنید شایسته باز ذکر فرمود

الرجل يطيل سفره اشعث اغبر ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه

مردی را که دراز کرد سفر خود را در حالیکه ژولیده موی است غبار آلوده و طعام و شراب او حرام است و پوشاک او

حرام وغذي بالحرام يمد يده الى السماء يقول يا رب يا رب فانى

حرام است و خورش کرده شد بحرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا

يستجاب له لذلك فالحديث اخبار بان الطيب هو الحلال واذا

قبول کرده شود مراورا با آن سبب پس حدیث اخبار است باینکه البته طیب آن حلال است و چون

عرفت هذا الذي تتبعناه وان ادلة المحرمين غير ناهضة على مدعاهم

شناختی این را که استقرا کردیم آنرا و بتحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود ایشان

تبين لك ان هذا الدخان المذكور في صدر السؤال من المباحات

ظاهر شد مر ترا که بتحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحات

الحلال وعرفت انه لا يليق بالعالم التقي الاستدلال باية او حديث
حلال ست و شناختی که بتحقیق سزاوار نیست عالم پرهیزگار را دلیل گرفتن بآیت یا حدیث
الا بعد تحقيق معناه وان ما يقام تحريمه لشيء او تحليله لما احل
مگر بعد ثابت کردن معنی او و بتحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن آنرا که حلال کرده
الله مقام صعب خطر ان الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف
خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خدای تعالی می فرماید و مگوئید مرآنچه را که بیان می کنند
السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب
زبانهای شما دروغ را این حلال ست و این حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را
الاية ولا تقل لي فانت الان ساع في تحليل هذه الشجرة فاني اقول
تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس بتحقیق من میگویم
لست ساعيا في تحليل محرم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة
که نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته بود او را خدا حلال بالاصالة
واثبت انه لم يقم المحرم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل
و ثابت کردم که بتحقیق قائم نکرد محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل از آن اصل
نعم بعد ما تقرر ان الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البين
آری بعد آنچه که ثابت شده که بتحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست
فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره
پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را
في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه ويجعله
در مکیدن دخانش و مانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگرداند آنرا
من مهمات شانه كما هو داب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين
از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان بر دخان و خرج کنندگان

أَمْوَالَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ كَدَأْبِ السَّائِرِينَ إِلَى اللهِ بَلِ الْمُؤْمِنُ

مالهای خود را در آن خلاف بتحقیق آن نیست طریقهٔ سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التَّقِيُّ يَحْرِصُ عَلَى إِنْفَاقِ أَوْقَاتِهِ وَأَمْوَالِهِ فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى مَوْلَاهُ وَيَزِيدُهُ

پرهیزگار رغبت می‌کند بر خرج کردن اوقات خود و مالهای خود در آنچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

مِنْ تَقْوَاهُ وَيَتَّخِذُ مِنَ الْمُبَاحَاتِ قَدْرَ مَا يُعِينُهُ عَلَى الطَّاعَاتِ فَإِنَّ الْإِفْرَاطَ

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح بآنقدر که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

فِي الْاِشْتِغَالِ بِهَا فَاعِلُهُ مَذْمُومٌ كَمَا أَنَّ الْمُفَرِّطَ فِي تَرْكِ مَا حَرَّمَ اللهُ

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

مَلُومٌ وَخَيْرُ الْأُمُورِ السَّائِقَاتُ إِلَى الْهُدَى وَشَرُّ الْأُمُورِ الْمَذْمُومَاتُ

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها کشنده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

الْمُحْدَثَاتُ الْبَدَائِعُ وَقَدْ كَانَ مَنْ لَهُ ابْتِسَاءٌ نَبِيُّنَا خَيْرُ الْبَشَرِ صَلَّى اللهُ

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر او راست اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنَامُ وَيَقُومُ وَيُفْطِرُ وَيَصُومُ وَيَنْكِحُ النِّسَاءَ كَمَا قَالَ ذَلِكَ

علیه و سلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه می دارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حِينَ بَلَغَهُ أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادُوا تَرْكَ الْمَنَامِ وَبَعْضُهُمْ أَرَادُوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب او اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مُدَاوَمَةَ الصِّيَامِ وَالْآخَرُ أَرَادُوا الْاِنْقِطَاعَ عَنِ النِّكَاحِ وَالتَّبَتُّلَ وَ

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی را از خلق و

لْنَقْتَصِرْ عَلَى هَذَا الْمِقْدَارِ مِنَ الْمَقَالِ فِي جَوَابِ السُّؤَالِ وَاللهَ نَسْأَلُ

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم او را

الثَّبَاتَ عَلَى مَا يَرْتَضِيهِ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش مر خدا راست پروردگار جهان

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَمَوْلٰنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ

و درود فرستد خدا بر سردار ما و مولای ما محمد و بر اولاد او و یاران او همه ها

قَدْ تَمَّتْ هٰذِهِ الرِّسَالَةُ

تحقیق تمام شد این رساله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ الشَّرِيْعَةُ هِدَايَتُهٗ وَالْبِدْعَةُ

ستایش مر خدا راست آنکه شریعت راه نمودن اوست و بدعت

ضَلَالَتُهٗ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اَظْهَرَ اَحْسَنَ الطَّرِيْقِ وَعَلٰى

گمراه کردن اوست و رحمت کامله و سلام نازل باد بر کسیکه ظاهر نمود نیکوترین راه ها و بر

اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ هُمْ مَصَابِيْحُ الظُّلْمَةِ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَقَلْتُ هٰذِهِ

اولاد او و یاران او آنانکه اوشان چراغهای تاریکی اند اما بعد پس بتحقیق نقل کردم این

الرِّسَالَةَ مِنَ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ وَسَمَّيْتُهَا رَدَّ الْمُلْحِدِيْنَ بَابٌ فِيْ شُرْبِ

رساله را از کتابهای معتبر و نامیدم آن رساله را رد الملحدین این باب ثابت در نوشیدن

الدُّخَانِ اِعْلَمُوْا اَنَّ شُرْبَ الدُّخَانِ اِسْرَافٌ وَّتَبْذِيْرٌ وَّعَبَثٌ وَّيُسَمّٰى

دود بعینی حقه بدآنید که بتحقیق نوشیدن دود اسراف ست و تبذیر و بازی ست و نامیده می شود

فَاعِلُهٗ مُسْرِفًا وَّمُبَذِّرًا وَّعَابِثًا فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنَّ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ

فاعلش اسراف کننده و تبذیر کننده و بازی کننده پس فرمود خدای تعالی بتحقیق اسراف کنندگان اوشان یاران

النَّارِ وَاِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ

دوزخ اند و بتحقیق تبذیر کنندگان هستند برادران شیطانها آیا پس گمان کردید جز این نیست بیدا کردیم

عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ وَفِيْ تَفْسِيْرِ الْجَلَالَيْنِ التَّبْذِيْرُ الْاِنْفَاقُ

بی فائده و بتحقیق شما بسوی ما رجوع کرده نخواهید شد و در تفسیر جلالین ست تبذیر خرج کردن ست

اسراف باکسر ... از حد ... خرج کردن ... ۱۲ ...

قال الحموی فی شرح الاشباه الفرق بین التبذیر و الاسراف ان التبذیر تجاوز فی موضع الحق فهو جهل بمواقع الحقوق و الاسراف تجاوز فی الکمیة فهو جهل بمقادیر الحقوق ذکره صاحب الکشف ۱۲

في غير طاعة الله ومعنى الاسراف والتبذير واحد وفي المعدن شرح

در غير طاعت خدا و معنى اسراف و تبذير يكيست و در معدن شرح

كنز الدقائق قال الامام بدر الدين الكردري العبث الفعل الذي

كنز الدقائق ست گفت امام بدر الدين كردرى عبث فعلى ست كه

فيه غرض ولكن ليس بشرعي وقال البغوي تحت قوله تعالى ان الذين

دران غرض ست وليكن مشروع نيست وگفت بغوى زير قول او تعالى بتحقيق آنانكه

كفروا سواء عليهم بين الكفر على اربعة البدعة المذمومة وهوى النفس

كافر شدند برابرست براو شان بيان كرده شده است بر چهار قسم بدعت قبيحه و خواهش نفس

واتباع الظلمة والاكتفاء بالجهل انتهى فتلك اربعة كاملة توجد

پيروى كردن ظلمت و اكتفا كردن بجهالت آخر شد و آن چهار كامل يافته ميشوند

فيه وقد كتب المالكية في الديار الحجازية جوابا عما يتعلق بالدخان

در دخان و بتحقيق نوشتند علماى مالكيه در ملك عرب جواب را از انچه متعلق ست به دخان

وهو استعمال الدخان حرام كاصله لان اصله الخشبة والنار

و او اين شكه استعمال دخان حرام ست مانند اصلش به تحقيق اصل او چوب ست و آتش

لكونه جزءا من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار التي يحرم استعمالها

براى بودن دخان جز از چوب درحاليكه آميزش كرده شده است از آتشى كه حرام كرده شده است استعمال او

بالنص لان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم

بآيت بتحقيق آنانكه ميخورند مالهاى يتيمان از روى ستم جز اين نيست كه ميخورند در شكمهاى خود

نارا وقال الله تعالى فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين يغشى الناس

آتش را و فرمود خداى بزرگ پس منتظر باش روز يكه بيارد آسمان دودى ظاهر ميپوشد مردمان را

هذا عذاب اليم فهما بالتعذيب يحرم استعماله فان الفقهاء قد

اين عذابيست دردناك پس انچه بسبب تعذيب حرام ميشود استعمال او پس تحقيق فقها ـ البته

اتَّفقوا على وُجوبِ الفرارِ من محلِّ الهلاكِ كبطنِ محسّرٍ المسمّى

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جای عذاب مانند بطن محسر که نام

وادٍ أهلكَ اللهُ فيه أصحابَ الفيلِ فإذا وجبَ الفرارُ من محلِّ

میدانی ست که ہلاک کرد خدا دران میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جای

العذابِ فوجوبُ الفرارِ من مّا بهِ العذابُ أولى قالَ في مختصرِ

عذاب پس واجب شدن فرار از انچه که بسبب او عذاب ست بہتر ست گفته در مختصر

الإحياءِ أنّه عليه السّلامُ كانَ يكرهُ الطّعامَ السّخينَ ويقولُ اللهُ

احیاء العلوم که بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود که مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود که خدای

تعالى لم يطعمنا نارًا فهذا الدّخانُ أولى بالتّركِ فإن قيلَ شربُ الدّخانِ

تعالی طعم نه کرد برای ما آتش را پس این دخان اولی ست به ترک پس اگر گفته شود نوشیدن دود

للتّداوي جائزٌ قلنا لا يجوزُ لقولِ ابنِ مسعودٍ رضي اللهُ عنه ما جعلَ

برای دوا جائز ست گوییم جائز نمی شود بجهت قول ابن مسعود رضی الله عنه نه گردانیده شده

شفاءَكم فيما حرّمَ عليكم قالَ ابنُ سينا لولا الدّخانُ

صحت شما در انچه حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

والقتامُ لعاشَ ابنُ آدمَ ألفَ عامٍ قالَ جالينوسُ اجتنبوا ثلثةً وعليكم

و غبار هر آینه زندگی می کرد آدمی هزار سال گفت جالینوس پرهیز کنید از سه چیز و لازم گیرید بر خود

بأربعةٍ ولا حاجةَ لكم إلى الطّبيبِ اجتنبوا الدّخانَ والغبارَ والنّتنَ

چهار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرهیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وعليكم بالدّسمِ والحلوِ والطّيبِ والحمّامِ وذكرَ في القانونِ أنّ جميعَ

و لازم گیرید بر خود چربی را و شیرین را و خوشبوی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون که بتحقیق همه

أصنافِ الدّخانِ مجفّفٌ بجوهرِ الأرضِ وفيه مائيّةٌ يسيرةٌ قالَ بعضُ

اقسام دود خشک کننده است بسبب ذات زمین و دران آبی ست اندک گفتند بعضی

لِلْفُضَلَاءِ فَإِذَا كَانَ جَمِيعُ أَصْنَافِ الدُّخَانِ مُجَفِّفًا يَكُونُ هٰذَا الدُّخَانُ

فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسام دود خشک کننده باشد این دود

مُجَفِّفًا لِلرُّطُوبَاتِ الْبَدَنِيَّةِ فَيُؤَدِّي إِلَى حُصُولِ الْأَمْرَاضِ الْكَثِيرَةِ فَلَا

تجفیف کننده مرطوبتهای بدن ما پس می رساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس

يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ وَذُكِرَ فِي نِصَابِ الْاِحْتِسَابِ أَنَّ اسْتِعْمَالَ الْمُضِرِّ حَرَامٌ

جائز نمی باشد استعمال دخان و ذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیز مضر حرام است

وَحُرْمَةُ شُرْبِ الدُّخَانِ قَدْ ثَبَتَتْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ أَكَابِرِ الْعَصْرِ الْمُعْتَمَدِينَ فِي

و حرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بزرگان زمانه که معتمد اند در

الْحِجَازِ وَالْيَمَنِ وَمِصْرَ وَالرُّومِ وَقَدْ أَلَّفُوا فِي ذٰلِكَ رَسَائِلَ انْتَهَى مِنْ

حجاز و یمن و مصر و روم و بتحقیق تصنیف کردند دران رسالها را آخر شد از

تَصْنِيفِ الْمَخْدُومِ عَبْدِ الْوَاحِدِ تَمَّتْ

تصنیف مخدوم عبد الواحد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ الشَّرَائِعَ وَالْأَحْكَامَ وَ

ستایش مر خدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و

الصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي فَصَلَ بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَعَلٰى آ

رحمت کامله نازل باد بر پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و بر

لِهِ الَّذِينَ أُمِرَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِهِمُ الْأَنَامُ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ أَوْجَبَ اقْتِدَاءَهُمْ

اولاد وی آنانکه حکم کرد خدا اینکه حجت بگیرد بانها خلق و بر یاران وے آنانکه واجب کرد خدا پیروی شان

عَلَى الْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِّ وَبَعْدُ فَقَدْ وَصَلَتِ الْقِيمَةُ الْكَرِيمَةُ الرَّفِيعَةُ

بر خواص و عوام و بعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید قیمه بزرگ

الشَّأْنِ فِي حَضْرَةِ الْأُسْتَاذِ مُنْتَصَفَ شَهْرِ رَمَضَانَ مُشْعِرَةً

مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

عَلیٰ سَلَامَتِکُمْ وَمُسْتَفْسِرَةً عَنْ مَسْئَلَتَیْنِ فَصَارَتِ الْاَحِبَّاءُ

بر سلامتی شما و پرسنده از دو مسئله پس گردیدند دوستان

بِرُؤْیَتِهَا مَسْرُوْرَةَ الْبَالِ قَرِیْرَةَ الْعَیْنَیْنِ وَکَمَا کَانَ جَنَابُ الْاُسْتَاذِ

بدیدنش خوش دل خنک هر دو چشم و هرگاه بود جناب استاد

الْاِمَامُ الْاَلْمَعِیُّ فِدَاهُ فُؤَادِیْ وَنَفْسِیْ وَرُوْعِیْ مَشْغُوْلًا فِیْ آنَاءِ اللَّیْلِ

امام تیز ذهن نثار باد اورا دل من و جان من و عقل من مشغول در اطراف شب

وَاَطْرَافِ النَّهَارِ بِالصِّیَامِ وَالْقِیَامِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْاٰنِ وَفِی الْاَذْکَارِ وَمَا

و اطراف روز به روزه و نماز و خواندن قرآن و ذکر ها و نه

کَانَتِ الْمَسْئَلَتَانِ مِنْ عَوِیْصَاتِ الْمَسَائِلِ الَّتِیْ تَکِلُّ فِیْ حَلِّهَا آنَامِلُ

بودند هر دو مسئله از مسئله های مشکله آنکه مانده شود در حل آنها سر انگشتان

اَفْکَارِ الْاَفَاضِلِ لِیَتَوَجَّهَ اِلَیْهَا بِذِهْنِهِ الثَّاقِبِ وَفِکْرِهِ الصَّائِبِ

فکرهای فاضلان تا توجه کند استاد بسوی هر دو مسئله بذهن خود که روشن است و فکر خود که بصواب رسنده

فَاَشَارَ اِلَیَّ اَنْ اَکْتُبَ الْجَوَابَ بِحَیْثُ یُمَیِّزُ الْخَطَاءَ عَنِ الصَّوَابِ

پس اشاره کرد استاد بسوی من اینکه بنویسم جواب را بطوری که امتیاز دهد خطا را از صواب

فَامْتَثَلْتُ مَا قَالَ وَشَرَعْتُ کِتَابَةَ الْجَوَابِ خَالِیَةً عَنِ الْاِطَالَةِ

پس بجا آوردم آنچه فرمود و شروع کردم نوشتن جواب در حالی که خالی است از دراز کردن

وَالْاِمْلَالِ وَلَوْلَمْ تَکُنْ اَیَّامُ الصِّیَامِ وَخَوْفُ نَقْلِکُمْ مِنْ مَقَامٍ اِلٰی مَقَامٍ وَتَشَتُّتُ

و ستوه آوردن و اگر نمی بود ایام روزه و ترس رفتن شما از جائی بسوی جائی و پریشانی

الْبَالِ بِسَبَبِ بَعْضِ السَّوَانِحِ الْوَارِدَةِ کَمَا هِیَ مَذْکُوْرَةٌ فِیْ رُقْعَةٍ عَلیٰ

دل بسبب بعضی سوانح وارده چنانکه آنها مذکور اند در رقعه

حِدَةٍ وَاقْتِرَاحُکُمْ بِاَنْ لَا یَکُوْنَ فِی الْجَوَابِ اَثَرٌ مِنَ الْاِسْتِدْلَالِ بِالْاٰیَةِ

جدا و سوال شما باینکه نباشد در جواب اثری از دلیل گرفتن بآیت

وَالْأَثَرِ لَأَشْبَعْتُ الْكَلَامَ فِي نَقْلِ الرِّوَايَاتِ غَايَةَ الْإِشْبَاعِ وَاَوْشَحْتُهُ

وحدیث هرآیینه سیر کردم کلام را در نقل کردن روایتها نهایت سیر کردن و مزین می کردم کلام

بِالْأَدِلَّةِ الْوَاجِبَةِ التَّسْلِيمِ وَالْاِتِّبَاعِ لَكِنَّ هٰذَا الْقَدْرَ يَكْفِي لِأَفْهَامِ

به دلیلهاے که تسلیم و پیروے آنها ضرورست لیکن این قدر کفایت می کند برای فهمانیدن

الذَّكِيِّ الْمُنْصِفِ وَلَا يَقْصُدُ الْعَاقِلُ إِفْحَامَ الْغَبِيِّ الْمُتَعَسِّفِ فَالْآنَ

ذکی منصف و قصد نے کند دانا خاموش کردن غبی کجرو بس اکنون

أَشْرَعُ فِي الْمَقْصُودِ مُتَوَكِّلًا عَلَى مُلْهِمِ الْخَيْرِ وَالْجُودِ الْمَسْئَلَةُ

شروع می کنم در مقصود در حالی که توکل کننده ام بر الهام کننده خیر و سخاوت مسئله

الْأُولَى قَدْ شَاعَ وَذَاعَ فِي هٰذِهِ الْبُلْدَانِ حُرْمَةُ اسْتِعْمَالِ

نخستین بتحقیق مشهور شده و شهرت یافته درین شهرها حرام بودن استعمال

التِّنْبَاكِ أَكْلًا وَسَعُوطًا وَجَذْبًا لِلدُّخَانِ وَأَهْلُهَا يُجْرُونَ حَدَّ شُرْبِ

تنباکو از روی خوردن و در بینی کشیدن و کشیدن مر دخان . یعنی حقه و ساکنان این شهرها جاری می کنند حد نوشیدن

الْخَمْرِ عَلَى جَاذِبِي دُخَانِهِ وَيَحْكُمُونَ بِالْكُفْرِ عَلَى مَنْ قَالَ بِالْإِبَاحَةِ

شراب بر کشندگان دود تنباکو و حکم می کنند به کفر . بر کسے که گفت با باحت

فِي شَأْنِهَا الْجَوَابُ الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ أَكْلِ التِّنْبَاكِ تَحَكُّمٌ صَرِيحٌ إِذْ لَا

در شان دخان جواب حکم بحرمت خوردن تنباکو تحکمی ست صریح چه ظاهر

يَظْهَرُ لَهُ بَعْدَ التَّأَمُّلِ وَجْهٌ صَحِيحٌ فَإِنْ قِيلَ إِنَّهُ مُفْتِرٌ وَهُوَ حَرَامٌ فِي

نمی شود مرا و را بعد تامل وجهے درست پس اگر گفته شود البته آن تنباکو مفترست و آن حرام است در

الشَّرِيعَةِ الْغَرَّاءِ قُلْنَا الْحُكْمُ بِإِفْتَارِهِ افْتِرَاءٌ بِلَا امْتِرَاءٍ فَإِنَّا مَا رَأَيْنَا

شریعت روشن گوییم حکم به مفتر بودن تنباکو بهتان ست بدون شبه این تحقیق ما ندیدیم

عَلَى آكِلِيهِ شَيْئًا مِنْ آثَارِ الْإِفْتَارِ مَعَ الْمُصَاحَبَةِ بِهِمْ عَلَى مَرِّ الدُّهُورِ

بر خورندگانش چیزی را از اثرهای افتار باوجود مصاحبت با وشان بر گذشتن زمانها

والاعصار بل غاية ما يعرض لمن يبدء باكله لمرارة طعمه وحدة
وزمانهارا بلکه نهایت انچه عارض می شود مرکسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو بجهت تلخی مزه او و تیزی
ريحه وحرافة جرمه بعض الحالات كالتهوع والغثيان وكذا
بوی او وسوزش جرم او بعضی حالها مانند تهوع وغثیان وهمچنان
قد يعرض بعضها لمن يداوم اذا اكل على خلو المعدة وهذا اليسر
بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مرکسی را که همیشگی می کند آنرا وقتیکه بخورد آنرا برخالی بودن معده واین نسبت
بافتار كما سيظهر عند بيان حقيقته فانتظر فان قيل ذكر في كتب
افطار چنانکه نزدیک ست ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت افطار پس انتظار کن پس اگر گفته شود که گفته شده است در کتابهای
الطب انه سم واستعماله في الشرع محرم قلنا تسميته القسم الذي
طب که بتحقیق تنباکو زهرست واستعمال زهر در شریعت حرام ست گوییم زهر بودن قسمی
تعارف في بلادنا اكله غير مسلم وان سلمت فاكل السم القليل
مشهور ست در شهرهای ما خوردنش مسلم نیست واگر تسلیم کرده شود سمیت پس خوردن زهر اندک
بحيث يخرج لقلته عن المضرة ويترتب عليه المنافع الكثيرة
بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت و مترتب شود بروی منافع بیشتر
مثل اصلاح الهواء ودفع الوباء وغيرهما كما سننقل عن الكتب
مانند اصلاح هوا ودفع وبا وسوای این هردو چنانکه نزدیک ست که نقل میکنیم از کتابهای
الطبية الشهيرة غير حرام كالزعفران فان الاطباء صرحوا بان
طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران پس بتحقیق اطبا تصریح کردند باینکه
قدر ثلثة دراهم منه قاتل بالتفريح المفرط وجواز اكل السم
مقدار سه درهم از زعفران کشنده است بسبب خوش کردن زیاده وجواز خوردن زهر
القليل مصرح في كتب الفقه قال في مطالب المؤمنين في فصل
اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفت در مطالب المؤمنین در فصل

غثیان بفتحتین شوریدن دل ... فی الصراح ۱۲

جواب قوله فاکل السم القلیل ۱۲

مَا لَا یُؤْکَلُ مِنْ غَیْرِ الْحَیْوَانِ نَاقِلًا عَنِ الْاِحْیَاءِ وَاَمَّا السُّمُّ اِذَا اُخْرِجَ

انچه خورده نمی‌شود از سوای حیوان در حالی که ناقل است از احیاء العلوم واما زهر چون بیرون اید

عَنْ کَوْنِهٖ مُضِرًّا لِقِلَّتِهٖ اَوْ تَعْجِیْنِهٖ فَلَا یَحْرُمُ وَاَمَّا الْحُکْمُ بِحُرْمَةِ

از بودنش مضر بسبب قلت او یا تخمیر کردن وی پس حرام نمی‌شود واما حکم به حرمت

سُعُوْطِهٖ فَلَسْتُ اَظُنُّ اِمْکَانَ اَنْ یَنْهَضَ عَلَیْهَا شُبْهَةٌ سَخِیْفَةٌ

ریختن او در بینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه سست

فَضْلًا عَنِ الْحُجَّةِ قَوِیَّةً کَانَتْ اَوْ ضَعِیْفَةً فَاِنَّ سُعُوْطَهٗ لَیْسَ

زیاده از قائم شدن دلیل قوی باشد یا ضعیف پس تحقیق ریختن او در بینی نیست

بِمُسْکِرٍ وَلَا مُفْتِرٍ وَلَا مُخَدِّرٍ وَلَا مُضِرٍّ وَلَیْسَ فِی النَّبَاتَاتِ سِوٰی هٰذِهِ

مسکر و نه مفتر و نه مخدر و نه مضر و نیست در گیاه‌ها جز این

الْاُمُوْرِ جِهَةُ الْحُرْمَةِ کَمَا لَا یَخْفٰی عَلٰی اَحَدٍ مِنْ فُقَهَاءِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ

امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت

فَکَیْفَ یَکُوْنُ مَمْنُوْعًا بَلْ حَرَامًا مَقْطُوْعًا وَبِالْجُمْلَةِ فَاِنْ کَانَ لَهُمْ

پس چگونه می‌باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی و حاصل سخن اینکه پس اگر باشد مر اوشان را

عَلٰی هٰذِهِ الدَّعْوٰی تَمَسُّکٌ فَعَلَیْهِمْ بِالْبَیَانِ وَعَلَیْنَا تَسْلِیْمُهٗ

برین دعوی دلیلی پس لازم است بر اوشان بیان کردن و بر ماست تسلیم آن

اَوْ رَدُّهٗ بِالْبُرْهَانِ وَاَمَّا الْحُکْمُ بِحُرْمَةِ جَذْبِ دُخَانِهٖ فَاُفَصِّلُ

یا رد کردنش به دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم

بَعْضَ التَّفْصِیْلِ فِیْ بَیَانِهٖ وَاَقُوْلُ اِنَّ اَسَاتِذَتَنَا الْکِرَامَ الَّذِیْنَ هُمْ

بعضی تفصیل را در بیان او و می‌گویم که تحقیق استاذهای ما بزرگ آنانکه اوشان

مِنَ الْمَشَائِخِ النَّقْشَبَنْدِیَّةِ الْعِظَامِ یَرَوْنَ جَذْبَ دُخَانِ التَّنْبَاکِ

از مشائخ نقشبندیه بزرگ اند می‌دانند کشیدن دخان تنباکو را

في غاية الشناعة ويحكمون على جاذبيه بأشد الفظاعة لكن

در نهایت قباحت و حکم می کنند بر کشنده اش به سخت زشتی لیکن

الكلام ههنا فيما ثبت بالأدلة الشرعية دون ما ظهر بالواردات

کلام اینجا در چیزی ست که ثابت شده بدلیل شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات

الكشفية والكراهة الطبعية فأقول في هذه المسئلة تشتت

اهل کشف و بکراهت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند

الأقوال وتكثر القيل والقال فتفرق الناس حزبا حزبا وأخذ كل

قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفت هر یک

فرقة مذهبا فقال بعضهم إنه حرام بلا اشتباه ومال بعضهم

فرقه مذهب را پس گفت بعضی اوشان که بتحقیق او حرام ست بلا شبه و خواهش کردند بعضی اوشان

إلى أنه حلال بلا استكراه وحكم بعضهم بأنه مكروه والأظهر

بسوی آنکه بتحقیق او حلال ست بدون کراهت و حکم کردند بعضی اوشان بانکه بتحقیق او مکروه ست و ظاهر ترست

ما قالوه فمن قال بحرمته تشبث بالروايات الفقهية كما نقل

آنچه گفتند آنرا پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده شود

عن التاتارخانية وغيرها الدخان حرام وأقام الأدلة أيضا على حرمته

از تاتارخانیه و غیر آن دخان حرام ست و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت دخان

منها أنه وإن سلم عدم كونه مسكرا لكن لا شبهة في كونه مفترا

بعضی از آن ادله آنست که بتحقیق اگرچه تسلیم کرده شود نه بودنش مسکر لیکن نیست شبهه در بودنش مفتر

وكل مفتر حرام لما وقع في الدر المختار قال شيخنا النجم والتتن الذي

و هر مفتر حرام ست بنابر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو که

حدث وكان حدوثه بدمشق في سنة خمسة عشر بعد الألف

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یک هزار و پانزده هجری

ای القول بالكراهة

قوله النجم الغزی

يَدَّعِي نَسَبًا بِأَنَّهُ لَا يُسْكِرُ وَإِنْ سُلِّمَ لَهُ فَإِنَّهُ مُفْتِرٌ وَهُوَ حَرَامٌ لِحَدِيثِ

دعوی می کند نوشتندهٔ او که تحقیق او سکر نمی آرد و اگر تسلیم کرده شود مر او را پس البته مفتر ست و او حرام ست بسبب حدیث

احمد عن أم سلمة رضي الله عنها قالت نهى رسول الله صلى الله

امام احمد از ام سلمه رضی الله عنها گفت منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله

عليه وآله وسلم عن كل مسكر ومفتر ومنها أن هذا الفعل ليس

علیه و آله وسلم از هر مست کننده و سست کننده وبعضی از انها آنست که تحقیق این فعل نیست

فيه فائدة دنيوية أو دينية وكل فعل هذا شأنه فهو إما عبث

در ان فائده دنیا یا دین و هر فعلی که این شان اوست پس او یا بی فائده است

أو لعب أو لهو وكلها حرام لأنها لم تذكر في القرآن المعظم إلا

یا بازی کردن ست و همه اینها حرام اند چرا که تحقیق اینها ذکر نشدند در قرآن بزرگ مگر

على طريق الذم قال الله تعالى أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا وقال

بر طور مذمت فرمود خدای تعالی آیا پس گمان کردید جز این نیست که پیدا کردیم شما را بی فائده و فرمود

وإذا ناديتم إلى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلك بأنهم قوم لا

و چون ندا کنید بسوی نماز مسخره و بازی گیرند آنرا این بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمی

يعقلون وقال قالوا إن الله حرمهما على الكفرين الذين اتخذوا

فهمند و فرمود گویند که بتحقیق خدا حرام ساخته است این هر دو را بر کافران آنانکه گرفته اند

دينهم لهوا ولعبا وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كل لعب ابن

دین خود را بازی و لهو و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر بازی پسر

آدم باطل إلا ثلثة ملاعبة الرجل مع أهله وتأديبه لفرسه و

آدم باطل ست مگر سه بازی کردن مرد با زوجه خود و ادب دادنش مر اسپ خود را و

مناضلته بقوسه وأيضا حرمة كل لعب مصرحة في كتب الفقه

تیراندازی کردنش بکمان خود و نیز حرمت هر بازی بیان کرده شده در کتابهای فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق

مانند فتاوی حمادیه و نصاب الاحتساب و سوای این هر دو و بعضی از آن ادله آنست که تحقیق مطلق

الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والغبار لعاش

دخان گزند رساننده است بآدمی گفته ابن سینا اگر نمی بود دخان و غبار هر آینه زندگی میکرد

الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان

آدمی هزار سال و استعمال کردن مضر حرام است و بعضی از آنها اینکه تحقیق اصل دود

الخشبة والنار لكونه اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار

چوب است و آتش بجهت بودن دخان جزها از چوب آمیزش کرده شده باجزای از آتش

فهو من حيث اجزائه النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين

پس آن دخان بجهت اجزای آتشی حرام میشود استعمال او بقول او تعالی بتحقیق آنانکه

يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا فدل

میخورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را پس دلالت کرد

النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعل

آیت بر حرمت آتش پس حرام میشود دخان که حاصل است از آتش و بعضی از آنها آنست که تحقیق او تعالی گردانید

مما يعذب حيث قال في حق قوم يونس لما امنوا كشفنا عنهم عذاب

از آنچه که عذاب می کنند جائی که فرموده در حق قوم یونس چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب

الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في اية اخرى فارتقب

رسوائی و عذاب دور کرده شده از قوم یونس بود دخان و فرمود در آیت دیگر پس منتظر باش

يوم تأتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القران العظيم صريحا

روز یکه بیارد آسمان دودی ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صاف

في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان

در بودن دخان عذاب و آنچه بسبب او تعذیب است حرام میشود استعمال او و بعضی از آنها آنست

فيه اسراف لمال الذي به قوام الانسان وهو حرام منهي عنه في

در آن خرج کردن مال است که بسبب وی قوام آدمی ست و آن اسراف حرام است منع کرده شده از آن در

القرآن ومن ذهب الى حله فهو ايضا تشبث بالروايات الفقهية

قرآن و کسی که رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی

مثل ما قال السيد احمد بن محمد الحنفي الحموي في شرح الاشباه

مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی در شرح اشباه

والنظائر اعني في شرح القاعدة السادسة من النوع الاول حيث قال

و نظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائی که گفت

المصنف والنباتات المجهول سميتها يعلم منه حل شرب الدخان انتهى

مصنف و گیاه که معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود از ان حلت نوشیدن دخان آخر شد

وقال هذا الذاهب في جواب روايات حرمة الدخان كما ينقل عن

و گفت این رونده ف در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شد از

التاتارخانية وغيرها انه ليست فيها رواية عن امامنا ابي حنيفة

تاتار خانیه و سوای آن بتحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابو حنیفه

لتكون حجة علينا معشر الحنفية بل هي من استنباطات المشائخ

تا باشد آن روایت الزام بر ما گروه حنفی بلکه آن حرمت از استخراجات مشائخان ست

ونحن نطالبهم بالدليل المقبول عند العلماء والادلة المقامة

و ما مطالبه می کنیم اوشان را بدلیل مقبول نزد علما و دلائل قائم کرده شده

على حرمته مردودة باسرها وفصل في ردها غاية التفصيل ونحن

بر حرمتش مردود اند همه ها و تفصیل کرده در رد کردن آنها نهایت تفصیل و ما

نذكر طرفا ضروريا مخافة التطويل فقال في رد الدليل الاول

ذکر می کنیم پارهٔ کلام ضروری برای ترس دراز کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

إنّ المفتر هو الذي إذا شرب أحمى الجسد وصار فيه فتور وهو ضعف

اینکه مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کند بدن را وگردد در بدن فتور و او سستی است

وانكسار يقال أفتر الرجل فهو مفتر إذا ضعفت جفونه وانكسر

وشکستگی گفته می شود سست شد پس او مفتر است وقتیکه ضعیف شود پلکهای او وشکسته شود

طرفه كذا في نهاية ابن الأثير ومجمع البحار وشرح المشكوة لمولنا

طرف او چنانست در نهایهٔ ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا

علي القاري وبحر الجواهر وغيرها من كتب اللغة وشروح الحديث

علی قاری و بحر الجواهر وجز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وحرمة المفتر لكونه مورثا للخدر في الأطراف ومقدمة للسكر و

وحرمت مفتر بجهت بودن او پیدا کننده سستی را در اطراف وابتدا برای مستی و

مزيلا للعقل قال الشيخ جلال الدين السيوطي في مرقاة الصعود

دور کننده مر عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود

إلى سنن أبي داود في شرح هذا الحديث المفتر هو شراب الفتور

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابیست که باعث سستی

والخدر في الأطراف وهو مقدمة السكر نهى عن شربه لئلا يكون

وسستی شود در دستها و پایها واو ابتدای مستی ست منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذريعة إلى السكر وحكي أن رجلا من العجم قدم القاهرة وطلب

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق مردی از عجم آمد در دار السلطنه مصر و طلب کرد

دليلا على تحريم الحشيشة وعقد لذلك مجلسا حضره علماء

دلیلی را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند آن مجلس را علمای

مصر فاستدل الحافظ زين الدين العراقي بهذا الحديث فأعجب

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کرد

له لغت عرب بنگوید ۱۲ سه يعني دستها وپايها ۱۲ ه قوله هذا الحديث اي نهي عن كل مسكر ومفتر ۱۲ سه الحشيشة اي ورق القنب نقل عن جامع الفتاوى وغيره ان من قال بحل البنج فهو زنديق مبتدع بل قال نجم الدين الزاهدي انه يكفر ويباح قتله واختار ائمة ما وراء النهر باجمعهم حرمته وافتوا بما افتى به المزني وحكموا باحراقه وبتاديب بائعه وتشديد الحد فالآن فتوى المذهبين على حرمته وحكموا بوقوع طلاقه زجرا كما في السكران كذا في الدر المختار وحاشيته ۱۲

المفتر انتهى وقال مولانا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة

مفتر ... انتهى گفت مولانا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة

في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح این حدیث نقل کننده است از طیبی بتحقیق گفت بعید نمی شود دلیل آوردن

به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

بحدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو از انچه سستی می آرد و زایل می کند عقل را چرا که تحقیق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيهما انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت مقصد که آن دور کردن عقل است جاری است در آنها آخر شد و چون مقرر شد این پس می گوئیم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

مسلم نداریم اینکه دخان مفتر است پس البته طبیبان کامل و در پی شونده برای تحقیق خواص

مفردات الادوية ما عدوه من المفترات اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادویه ذکر نکردند سست کردن دخان را هرگز و کشنده های او نیز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من آثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باین افتار و ظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر کشنده های او

قطعا كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود مر بعض آنان را حالتی شابه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة صنف التنباك

بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از غذا یا بجهت تیزی قسمی از تنباکو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زمانا طويلا وتصاعد

و کشیدن او بزور و قوت و کشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بامه لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوی دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ او را لیکن غشی سوای افتار است و اگر تسلیم کنیم

أنه إنما قلنا حصوله مشروط بجذبه في زمان مخصوص هو

بمعنی اشارت کردیم حصول او مشروط است به کشیدن دخان در زمانه معین و آن

وقت خلو المعدة أو على كيفية مخصوصة وهي بقوة والشدة و

وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت ست وشدت و

امتداد النفس زمانا طويلا كما هو دأب بعض العوام والسوقية

کشیده شدن دم ست زمانه دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان ست

ههنا فيكون حراما في حقهم وأما عامة جاذبيه فلا يجذبونه على

اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان واما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هذه الكيفية فلا تحصل لهم تلك الحالة قط بل لا يوجد فيهم بجذبه

این کیفیت پس حاصل نمی شود مر آنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان بسبب کشیدن

تغير ما فلا يحصل الافتار في حقهم بسبب شربه المسكر غير الخمر

تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

أقل من حد السكر وهو ليس بحرام كما هو مصرح في عامة كتب الفقه

که اندک ست از مرتبهٔ سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فلا يكون جذب دخان التنباك حراما في حق عامة جاذبيه بل في حق

پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بعضهم بسوء المباشرة بجذبه فإن قيل إن مداومة جذبه مكدر

بعض اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که تحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

للحواس فيكون حراما أقول هذا خلاف التجربة والمشاهدة فإنا

مر حواس را پس می باشد حرام گوییم این خلاف تجربه و مشاهده ست پس تحقیق ما

لا نشاهد في حواس المداومين بجذبه وغيرهم فرقا ولا في حواسهم

نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن وجز آنان فرق و نه در حواس آنان

فيه مفتاد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوتا وان سلم كونه

بوئش از علات گرفتن به کشیدن او و بعد عادت گرفتن بوی فرقتی و اگر تسلیم کرده شود بودن

مكدرا للحواس فلا نسلم حرمته لان الاطباء صرحوا بان مداومة

تیره کننده برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت او را چراکه اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی

الزعفران ايضا مكدر للحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس ست چنانکه در تحفة المومنین ست وجز آن و

يصرح احد من العلماء بحرمة اكله اصلا وقال في رد الدليل الثاني

تصریح نکردند یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز و گفت در رد کردن دلیل دوم

انا لا نسلم انه ليس في جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمة و

تحقیق ما تسلیم نمی کنیم اینکه تحقیق نیست در کشیدن او فایده دنیا بلکه در ان بسیار فوائد اند و

منافع مهمة منها انه دافع للوباء ومصلح للهواء ومنق للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی از انها است که دفع کننده هوا و باء او صلاح کننده است هوا را و پاک کننده است مر رطوبتهای

الدماغية ومانع لوجع الاسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرب

دماغ را و مانع ست مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و ربو بلغمی و مجرب ست

لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحي الى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جز آن از نفعهای

الكثيرة كما فصلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الاطباء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنها را صاحب تحفة المومنین و جز او از اطبای

المحققين فاذا كانت فيه امثال هذه الفوائد فكيف يعد عبثا

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانندهای این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

او لعبا او لهوا وان سلمنا كونه من الاشياء الثلثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت و اگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکور پس

لِئَلَّا يُتَوَهَّمَ أَنَّ كُلَّهَا حَرَامٌ عَلَى الْإِطْلَاقِ بَلِ الْحَقُّ فِيهَا التَّفْصِيلُ بِأَنَّ
تا گمان نکند کسی اینکه همه لعبها حرام اند مطلقا بلکه حق در آن تفصیل است بانکه

بَعْضَ اللَّعِبِ مِمَّا اسْتَحْسَنَهُ الشَّارِعُ فَلَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ مَنْدُوبًا
بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده است آنرا شارع پس بعید نبود اینکه باشد مستحب

مِثْلُ السِّبَاحَةِ فِي حَقِّ الرِّجَالِ وَالْمِغْزَلِ فِي حَقِّ الْمَرْأَةِ قَالَ النَّبِيُّ
مانند شناورے در حق مردان وچرخه در حق زن فرمود پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السِّبَاحَةُ وَخَيْرُ لَهْوِ الْمَرْأَةِ الْمِغْزَلُ
صلی الله علیه وسلم بهتر بازی مؤمن شناوریست وبهتر بازی زن چرخه است

كَذَا فِي الْجَامِعِ الصَّغِيرِ لِلشَّيْخِ السُّيُوطِيِّ رَحِمَهُ اللهُ وَبَعْضُهُ مُبَاحٌ
چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه الله وبعضے ازان مباح

مِثْلُ لَعِبِ الشُّبَّانِ بِالْبِطِّيخِ أَيَّامَ الصَّيْفِ بِأَنْ يَضْرِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
مانند بازے جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضے از ایشان بعضی

كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْحَمَّادِيَّةِ فِي كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ مِنْهَا وَ
چنانکه تصریح کرده است بوے صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان ازان و

بَعْضُهُ مَكْرُوهٌ كَاللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ مِنْ غَيْرِ قِمَارٍ عِنْدَ الْبَعْضِ وَبَعْضُهُ
بعض او مکروه است مانند بازے بشطرنج بدون قمار نزدیک بعض وبعض او

حَرَامٌ كَلَعِبِهِ بِقِمَارٍ قَالَ فِي خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِي بَابِ الْمَسَائِلِ الْمَنْثُورَةِ
حرام ست مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروایات در باب مسائل منثوره

نَاقِلًا عَنِ الْكَافِي وَيُكْرَهُ اللَّعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَأَرْبَعَةَ عَشَرَ
درحالی که نقل کننده است از کافی ومکروه است بازی به شطرنج ونرد واربعة عشر

وَكُلُّ لَهْوٍ وَإِنْ قَامَرَ بِهَا فَهُوَ حَرَامٌ بِالْإِجْمَاعِ لِأَنَّهُ مَيْسِرٌ مَنْهِيٌّ وَقَالَ
وهر بازی واگر قمار کند بآنها پس او حرام ست بالاتفاق چه او بتحقیق میسر ست آخر شد و گفت

له مغزل رشتن ومغزل بکسر اول وضم آن نیز ذکر دوم ذکر یعنی چرخه فی الصحاح اغزلت المرأة ای اوارث المغزل ١٢ ص ٥٢ مبرهن یعنی قمار کردن ١٢ منه

في تكملة مجمع البحار الاصطياد مباح للاكتساب والحاجة أي
در تکمله مجمع البحار شکار کردن مباح ست برای حاصل کردن واحتیاج
الانتفاع بالأكل مكروه للهو وقيل مباح وحرام لغيرها انتهى
نفع گرفتن بخوردن مکروه است برای بازی وبعض گویند مباح ست وحرام ست برای غیرانها آخر شد
وما استدل بالآيات على كون العبث واللهو واللعب حراما فغير
وآنچه دلیل آورده شد بآیتها بر بودن عبث و لهو و لعب حرام پس نیست
صحيح لأن المذكور على سبيل الذم فيها العبث بالنسبة إلى
صحیح چه تحقیق مذکور بر طریق مذمت در آیتها عبث ست بنسبت بسوی
الله تعالى واتخاذ الصلوة والدين لعبا ولهوا ولا يخفى على متبع
خدای تعالی وگرفتن نماز را و دین را بازی و بازی و پوشیده نیست بر پیروان
الشريعة البيضاء بل على أحد من العقلاء أن كثيرا من الافعال
شریعت روشن بلکه بر یکی از عاقلان اینکه بیشتر از فعلهای
المباحة لنا بل الواجبة علينا كالأكل والشرب والنكاح يكون
مباح برای ما بلکه واجب بر ما مانند خوردن ونوشیدن ونکاح می باشد
بالنسبة إلى الله تعالى مذموما ونقصا عظيما وكذا أخذ ما ليس بمحل
به نسبت بسوی خدای تعالی نکوهیده شده ونقصان بزرگ وهمچنان گرفتن انچه نیست جای
اللهو واللعب كالصلوة والدين لهوا ولعبا مذموم لوضع الشيء
لهو ولعب مانند نماز ودین لهو ولعب نکوهیده شده ست جهت نهادن چیزی
في غير موضعه فلا دلالة لها على حرمة نفس العبث واللهو بالنسبة
در غیر مقام او پس نیست دلالت مرآیات را بر حرمت ذات عبث ولهو به نسبت
إلينا وكذا ما استدل بالحديث لأن معنى بطل ذهب ضياعا
بسوی ما وهمچنان انچه دلیل آورده شده بحدیث چه تحقیق معنی بطل آنست که رفت از روی ضایع شدن

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا و يكون معنى

چنانکه در قاموس ست پس می باشد باطل رونده از روی ضائع شدن و می باشد معنی

الحديث كل لهو ابن آدم ضائع لا ثمرة له في الدنيا و الآخرة الا

حدیث هر بازی ابن آدم ضائع ست نیست ثمر مراورا در دنیا و آخرت مگر

ثلثة فان له ثمرة فيها و ان كانت صورتها صورة اللهو فهو لا

سه پس بتحقیق مراد را ثمرست در آنها اگرچه هست صورت آنها صورت بازی پس آن

يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا و ان يكون

دلالت نمی کند بر حرام بودن بازی یقینا بلکه احتمال می دارد که باشد مباح و اینکه باشد

مكروها و ان يكون حراما و لا استدلال مع قيام الاحتمال و قال

مکروه و اینکه باشد حرام و نیست دلیل گرفتن با وجود قائم بودن احتمال مخالف و گفت

في رد الدليل الثالث سلمنا ان اكثر الادخنة الحاصلة من الخشبات

در رد کردن دلیل سوم تسلیم کردیم که بتحقیق بیشتر دخانهای که حاصل می شوند از چوبهای

المبتذلة و القذرات و امثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ان

خوار و پلیدیها و مانند آن هر دو مضرست بمردم لیکن تسلیم نمی کنیم که بتحقیق

دخان هذا النبات ايضا مضرته مضرة محضة او غالبة على النفعة

دود این گیاه نیز مضرت او مضرت صرف ست یا غالب ست بر نفع

كيف و الاطباء مصرحون بفوائده العظيمة و منافعه العميمة كما مر

چگونه در حالیکه اطبا تصریح کننده اند بفائده های بزرگ او و نفعهای بسیار او چنانکه گذشت

انفا نبذ منها و اذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية لها

اکنون پاره از انها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وی یا برابر مراورا

فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا و قال في رد الدليل

پس نباشد حرام چرا که بتحقیق اکثر ادویه همچنان اند و گفت در رد کردن دلیل

الرابع أنّ سوق الآية لحرمة أكل أموال اليتامى للوعيد على

چهارم اینکه بتحقیق روش آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان ست بجهت ترسانیدن بر

أكلها بالنار الموقدة التي تطلع على أحشائهم ولا دلالة لها على

خورندگان آنها باتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان ونیست دلالت آیت را بر

حرمة النار أصلاً لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لأنا

حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست آله برای تعذیب

نقول لم يرجع هذا الدليل إلى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع

ما می گوئیم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل بسوی دلیلی که مذکور میشود بعد آن وخواهی شنید

ردّه وإن سلّمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية

رد آنرا واگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوئیم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی

على صرافتها الحاقّة لها بالسمّ وأمّا النار التي تصغّرت أجزاؤها و

بر صرف حقیقت خود بجهت لاحق کردنش بزهر واما آتشی که خرد شدند اجزای او و

امتزجت بالأجزاء النباتية وتركّبت تركيباً ناقصاً واندفعت

آمیزش یافتند باجزای گیاه ومرکب شدند ترکیب ناقص ودفع شد

مضرّة الإحراق عنها وحدثت فيها منافع جمّة فحرمتها غير مسلّمة

مضرت سوزانیدن ازان آتش وپیدا شد دران آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلّم نیست

وقال في ردّ الدليل الخامس أنّ الحكم بحرمة كلّ ما كان آلة للتعذيب

وگفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر آنچه باشد سبب برای تعذیب

عجيب عند كلّ أريب فإنه سلّط الهواء على قوم عاد وأرسل

عجیب ست نزد هر دانا پس بتحقیق مسلط کرده شد هوا بر قوم عاد وفرستاده شد

على أمة موسى جماعة الجراد وعذّب قوم نوح بالماء ولا يتصوّر

بر امت موسی جماعت ملخ وعذاب کرده شد قوم نوح بآب ومتصور نمی شود

عن أحد أن يحكم بحرمة هذه الأشياء وقال في رد التأثير

از کسے حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السادس أن صرف المال القليل لجلب المنافع الكثيرة الخطيرة

ششم که بتحقیق خرچ کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

التي عمدتها إصلاح فساد الهواء الذي له دخل عظيم في حفظ

آنکه عمدۂ منافع اصلاح فساد هواست که مراورا دخلے ست عظیم در نگاهداشتن

الصحة التي يعتني بها الشرع والعقل غاية الاعتناء ليس بإسراف

تندرستے که اہتمام می کند بآن صحت شرع وعقل نہایت اہتمام نیست اسراف

عند العقلاء وبعد رد أدلة الحرمة أقام هذا الذاهب حججا كثيرة

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیرہ

على حله منها أن الأصل في الأشياء الإباحة عند مشائخنا

بر حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که بتحقیق اصل در اشیا اباحت ست نزد مشائخ ما

الحنفية كما صرح به أهل الثبت والتحقيق من أصحابنا قال الإمام

حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل وتحقیق از یاران ما گفت امام

كمال الدين بن الهمام في الفصل الثاني من الباب الأول من المقالة

کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین از مقاله

الثانية من التحرير والمختار أن الأصل الإباحة عند جمهور الحنفية

دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که بتحقیق اصل اباحت ست نزد جمهور حنفیه

والشافعية ولقد استبعد فخر الإسلام قال لا نقول بهذا فإن

وشافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گوییم باین پس بتحقیق

الناس لم يتركوا سدى في شيء من الزمان وإنما هذا بناء على الفترة

مردمان گذاشته نشده اند مهمل در چیزی از زمانه وجز این نیست که این معنی ست بر زمانه

لهی الذاهب الی الحل ١٢ سه ای کون الاباحة اصلا فی الاشیاء ١٢ سه ای بکون الاباحة اصلا فی الوضع ١٢ تفسیر احمدی سه ولو کان الاباحة اصلا لکانوا مهملین غیر مکلفین ١٢ تفسیر احمدی سه ای کون المبیح اصلا والمحرم ناسخا بناء علی زمان الفترة بین عیسی ومحمد علیهما السلام قبل بعثة فانه کان الاباحة اصلا ثم بعث نبینا علیه السلام ... الاشیاء المحرمة وبقی ما سواها علی حالها مباحا ١٢ تفسیر احمدی

الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم يبق الاعتماد و

فترت بجهت اختلاف شریعتها و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و

الوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم العقاب

استواری برچیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنی عقاب نکردن

على الاتيان بما لم يوجد له محرم ولا مبيح وحاصله تقييده ذلك

بر آوردن بآنچه یافته نشد مر او را حرام کننده ونه مباح کننده وحاصلش مقید کردن اوست آنرا

بزمان عدم الوثوق انتهى وهكذا نقل السيد احمد بن محمد

بوقت عدم اعتماد آخر شد وهمچنان نقل کرد سید احمد بن محمد

الحموي في شرح الاشباه والنظائر في شرح القاعدة الاصل في الاشياء

حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا

الاباحة عن بعض تعليقات العلامة قاسم بن قطلوبغا وقال بعد

اباحت ست از بعضی تعلیقات علامه قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد

النقل ودليل هذا القول قوله تعالى خلق لكم ما في الارض جميعا

نقل و دلیل این قول قول او تعالی ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه

اخبر بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة

خبر داد خدای تعالی مارا بآنکه پیدا کرد او برای ما بطریق احسان بر ما وکاملترین وجوه احسان

اطلاق الانتفاع فثبت الاباحة انتهت عبارة الحموي وفي

مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در

الاشباه والنظائر نقلا عن الهداية من فصل الحداد ان الاباحة

اشباه و نظائرست نقل از هدایه از فصل حداد بتحقیق اباحت

اصل انتهى وفي فتاوى قاضي خان في اوائل كتاب الاستحسان الاصل

اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست در ابتدای کتاب الاستحسان اصل

في الأشياء الإباحة انتهى فبناء على هذا يحل جذب دخان التنباك

در اشیا اباحت ست آخر شد بس بنا برین حلال میشود کشیدن دخان تنباکو

ومنها أنه دواء لأكثر الأمراض اللاحقة لعامة أهل هذه البلاد ولأن

وبعضی از انها اینکه تحقیق دخان دواست برای اکثر بیماریها که لاحق می شوند برای اکثر ساکنان این شهرها و برای

فساد الهواء دخل عظيم في حفظ صحة الأجساد فيجوز تناوله ونوبيا

فساد هوارا دخلیست بزرگ در نگاه داشتن صحت بدنها پس جائز ست خوردن ومباح میشود

استعماله ومنها أن سبب الحرمة في النباتات إما السمية وإما السكر

استعمال او وبعضی از انها اینکه تحقیق سبب حرمت در گیاهها یا زهرست ویا سکر

وإما الإفتار والكل مفقود فيه كما ظهر مما مر فيكون مباحا و

ویا سست کردن وهمه اینها گم هستند در دخان چنانکه ظاهر شد ازانچه گذشت پس می باشد مباح و

منها أنه من القواعد المقررة المشهورة في الفقه أن عموم البلوى

بعضی از انها آنست که از قواعد مقرره مشهوره در فقه ست که تحقیق عموم بلوے

من أسباب التخفيف لما قال صاحب الأشباه والنظائر في بيان

از اسباب تخفیف ست برای آنچه گفت صاحب الاشباه و نظائر دربیان

أسباب التخفيف السادس العسر وعموم البلوى كالصلوة مع

اسباب تخفیف ششم دشواری ست وعموم بلوے مانند نماز با

النجاسة المعفو عنها كما دون ربع الثوب من المخففة وقدر

نجاست که عفو کرده شد ازان مانند کمتر از چهارم جامه از نجاست خفیفه واندازه

الدرهم من المغلظة ودم البراغيث والبق في الثوب وإن كثر وبول

یک درهم از نجاست غلیظه وخون برغوثها و پشه در جامه اگرچه بیشتر باشد وبول

ترشش على الثوب قدر رؤوس الإبر وطين الشوارع وبول سنور في

که پاشیده شود بر جامه بقدر سرهای سوزن وگل راه وبول گربه در

غيرِ اوانى الماءِ وعليه الفتوى وغبارِ السرقينِ وقليلِ الدخانِ

سوای ظروف آب وبرین ست فتوے وغبار سرگین و اندکے دود

النجسِ انتهى ولمّا صار فى جذبِ دخانِ التنباكِ عمومُ البلوى

ناپاک تمام شد وهرگاه شد در کشیدن دخان تنباکو عموم بلوے

لزِمَ التخفيفُ والفتوى على اباحتِهِ واما المحققون القائلون

لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت او واما محققون که قائل اند

بكراهتِهِ تنزيهاً فهم ايضاً تشبثوا بالرواياتِ الفقهيةِ مثلُ

بکراهت تنزیہے دخان پس آنان نیز دلیل گرفتند بروایتہاے فقہی مانند

ما قالَ صاحبُ الدرِّ المختارِ بعدَ ذكرِ روايةِ التحريمِ المنقولةِ

انچه گفت صاحب در مختار بعد ذکر کردن روایت حرمت که نقل کرده شد

سابقاً فى اثناءِ الدليلِ الاولِ من ادلةِ المحرمين قد كرهها اي

سابق در اثنای دلیل اول از ادله محرمین بتحقیق مکروه کرد

التتنَ شيخُنا العمادي فى هديتِهِ الحاقاً له بالثومِ والبصلِ

تنباکو را شیخ ما عمادے در کتاب ہدیہ برای لاحق کردن مراو را بسیر و پیاز

بالاولى فتدبر انتهى ويدلُّ مقابلتُهُ لروايةِ التحريمِ والحاقُ

بطریق اولی پس تامل کن آخر شد و دلالت می کند مقابله او برای روایت تحریم و لاحق کردن

التتنِ بالثومِ والبصلِ على انّ كراهتَهُ تنزيهيةٌ كما لا يخفى على

تنباکو بسیر و پیاز بر اینکه بتحقیق کراہت او تنزیہی ست چنانکه پوشیده نیست بر

اولِى النهى واقاموا الادلةَ ايضاً على كراهتِهِ منها انّ نبيّنا الطاهرَ

عاقلان و قائم کردند دلائل را نیز بر کراہت او بعضی از انہا آنست که پیغمبر ما پاک

المطهرَ امرنا بتطهيرِ الافواهِ قال صلى الله عليه وسلم طيبوا

پاک کننده حکم کرد ما را بپاک کردن دہنہا فرمود صلی الله علیه وسلم پاکیزه کنید

له: این مبنی ست برانکه دود نجاست نجس ست لیکن معتمد و مختار خلاف اوست کما نص علیه الحموی فی شرح الاشباه ۱۲ لاستاذنا العلام المولوی تراب علی مد الله ظله

أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ وَفِي رِوَايَةِ الْبَيْهَقِيِّ

دهنهاے خود را پس تحقیق دهنهاى شما راهها قرآن ست و در روایت بیهقی ست

طَيِّبُوا أَفْوَاهَكُمْ بِالسِّوَاكِ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ كَذَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ

پاکیزه کنید دهنهاے خود را بمسواک پس تحقیق دهنها راههاى قرآن ست همچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السُّيُوطِيُّ فِي الْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَنَهَى أَكْلَ الْفُومِ وَالْبَصَلِ النَّيِّ

سیوطی در جامع صغیر و منع فرمود خوردن سیر و پیاز خام را

عَنْ تَقَرُّبِ مَسْجِدِهِ وَحَرَّمَ الْعَسَلَ عَلَى نَفْسِهِ لَمَّا أَخْبَرَتْهُ الْأَزْوَاجُ

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کرد آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه که خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطَّاهِرَاتُ أَنَّهُ يُوجَدُ مِنْ فِيكَ رِيحُ الْمَغَافِيرِ كَمَا ذَكَرَهُ الْمُفَسِّرُونَ

مطهرات اینکه یافته می شود از دهن شما بوے صمغها چنانکه ذکر کردند آنرا مفسرون

مُفَصَّلًا فِي شَانِ نُزُولِ كَرِيمَةِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ

مفصل در شان نزول آیت کریمه اى پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده ست

لَكَ وَعَامَّةُ جَاذِبِيهِ يُوجَدُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ رَائِحَةٌ

مرترا و اکثر کشنده دخان یافته میشود از دهنهاے اوشان در بیشتر اوقات بوے

كَرِيهَةٌ فَيَكُونُ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ الْمُشْتَغِلِينَ بِجَذْبِهِ يَخْرُجُ

بد پس می باشد مکروه و بعضی از انها اینکه بتحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان بیرون می آید

الدُّخَانُ مِنْ أُنُوفِهِمْ وَأَفْوَاهِهِمْ وَفِيهِ تَشْبِيهٌ بِأَهْلِ النَّارِ وَبِالَّذِينَ

دخان از بینی هاى اوشان و دهنهاى اوشان و درین تشبیه ست بدوزخیان و بکسانی که

يُهْلَكُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْأَشْرَارِ لِمَا جَاءَ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ يَكُونُ

هلاک شوند در آخر زمانه از بدها بنا بر آنچه آمده است در حدیث که بتحقیق باشد

فِي آخِرِ الزَّمَانِ دُخَانٌ يَمْلَأُ الْأَرْضَ يُقِيمُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا

در آخر زمانه دود که پر کند زمین را برپا کند بر مردمان چهل روز

أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيبُهُ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَنْخِرَيْهِ وَ

اما مومن پس میرسد اورا مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او

أُذُنَيْهِ وَعَيْنَيْهِ وَالتَّشَبُّهُ بِأَهْلِ النَّارِ وَالْكُفَّارِ مَكْرُوهٌ فِي الْحَمَّادِيَّةِ

و از هر دو گوش و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل

مِنَ الصَّيْرَفِيِّ ذُكِرَ فِي السِّيَرِ الْكَبِيرِ لَا بَأْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَحْلِقَ وَسْطَ

از صیرفی ذکر کرده شده در سیر کبیر باکی نیست برای مرد اینکه تراشد میانه

رَأْسِهِ وَيُرْسِلَ شَعْرَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتِلَهُ فَإِنْ فَتَلَهُ فَهُوَ مَكْرُوهٌ لِأَنَّهُ

سر خود را و فرو هشته کند موی خود را بدون تافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه تحقیق

يَصِيرُ مُشَبَّهًا بِالْكَفَرَةِ انْتَهَى وَقَدْ كَرِهَ جَمْعٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ التَّخَتُّمَ بِالْحَدِيدِ

میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری با آهن

وَالنُّحَاسِ لِمَا ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُمَا حِلْيَةُ أَهْلِ النَّارِ فَيَكُونُ جَذْبُ

و مس بنابر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان است پس باشد کشیدن

دُخَانِ التَّنْبَاكِ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ

دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود

يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ وَيَقُولُ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَلَمَّا كَانَ

که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش و هرگاه بود که

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ لِأَثَرِ النَّارِ أَيِ الْحَرَارَةِ

پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی

فَهٰذَا الدُّخَانُ لِاخْتِلَاطِهِ بِالْأَجْزَاءِ النَّارِيَّةِ حَقِيقَةً أَوْلَى بِالْكَرَاهَةِ

پس این دخان بجهت آمیزش او باجزای آتش حقیقة سزاوار است بکراهت

وَلَمَّا كَانَتْ أَدِلَّةُ الْحُرْمَةِ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَأَدِلَّةُ الْحِلِّ أَيْضًا لَا يَخْلُو

و هرگاه بود دلیلهای حرمت نا چیز و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

منخر بکسر میم و خا و بفتح میم ایضا سوراخ بینی ۱۲ منه

عَنْ شَيْءٍ وَكَانَتْ أَدِلَّةُ الْكَرَاهَةِ وَاضِحَةً ظَاهِرَةً لَا يُصَادِمُهَا شَيْءٌ مِنْ
از خلل ونبود دلایل کراهت روشن آشکارا دفع نمی کرد آنهارا چیزی از
قَوَاعِدِ الْمِلَّةِ الْحَنِيفِيَّةِ الطَّاهِرَةِ مَالَتْ مَشَائِخُنَا إِلَيْهَا وَالْعِلْمُ الْحَقِيقَةُ
قاعده های دین حنیفی پاک رغبت کردند مشائخ ما بسوی کراهت علم حقیقی
عِنْدَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هٰذَا تَمَامُ الْكَلَامِ فِي جَذْبِ دُخَانِ التَّنْبَاكُو
نزد خدای تبارک و تعالی است این آخر کلام است در کشیدن دخان تنباکو
ذَكَرْنَاهُ فِي غَايَةِ الْإِيجَازِ مَعَ بَيَانِ الْاِخْتِلَافَاتِ الْوَاقِعَةِ فِيهِ مِنَ
ذکر کردیم اورا در نهایت اختصار با بیان کردن اختلافهای که واقع اند دران از
الْحُرْمَةِ وَالْكَرَاهَةِ وَالْجَوَازِ وَأَمَّا الْحُكْمُ بِضَرْبِ حَدِّ شُرْبِ الْخَمْرِ
حرمت و کراهت و اباحت و اما حکم بزدن حد نوشیدن شراب
عَلَى جَاذِبِي دُخَانِ التَّنْبَاكِ فَتَعَدٍّ ظَاهِرٌ لَا يَصْدُرُ إِلَّا مِنَ السَّفَّاكِ
بر کشندگان دخان تنباکو پس ظلمی ست ظاهر صادر نمی شود مگر از خونریز
وَمَرْدُودٌ بِوَجْهَيْنِ وَجِيهَيْنِ الْأَوَّلُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي دُخَانِهِ شَائِبَةٌ مِنَ
و مردود است بدو وجه لطیف وجه اول آنکه بتحقیق نیست در دخانش بوی از
الْإِفْتَارِ فَضْلًا عَنِ الْإِسْكَارِ فَلَمْ يَسْتَحِقَّ جَاذِبُهُ حَدَّ الْخَمْرِ وَالثَّانِي أَنَّهُ
سست کردن زیاده از مست کردن پس سزاوار نیست کشنده دخان حد شراب را وجه دوم آنکه
لَوْ فُرِضَ كَوْنُهُ مُسْكِرًا فَلَيْسَ شُرْبُ كُلِّ مُسْكِرٍ مُوجِبًا لِلْحَدِّ قَالَ فِي خِزَانَةِ
بتحقیق اگر فرض کرده شود بودن دخان مست کننده پس نیست نوشیدن هر مسکر واجب کننده مر حد را گفت در خزانة
الرِّوَايَاتِ نَاقِلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ لَوْ سَكِرَ مِنْ نَبِيذِ الْعَسَلِ وَنَحْوِ ذٰلِكَ
الروایات درحالیکه ناقل است از فتاوی سراجیه اگر مست شد از نبیذ شهد و مانند آن
أَوْ مِنَ الْبَنْجِ لَمْ يُحَدَّ انْتَهَى بَلْ مَا يَكُونُ بِحَيْثُ لَا يَعْرِفُ شَارِبُهُ شَيْئًا
یا از بنگ حد کرده نشود آخر شد بلکه آنچه باشد برتبه که نشناسد نوشنده او چیزی را

نور الحنیفیة فی المانع من الاختلال والا عوجاج من الکفر ومهو فی الاصل الاعوجاج فی الرجل فاستعمل فی المیل المجرد اطلاقا للاسم المقید علی المطلق وحنیف الحنیف بمعنی المائل عن الباطل الی الحق بحر الرائق وملتقطة الجلبی علی التلویح ۱۲ یعنی سست شدن وبیهوش شدن ۱۲ ای مستی نمی شود بوجه من الوجوه ۱۲ (marginal notes, partly illegible)

حتى الأرض من السماء وهذا عند أبي حنيفة رح أو يهذي وهذا عنده

یعنی که زمین را از آسمان واین نزد ابی حنیفه رح ست یا سخن بیهوده گوید واین نزد

صاحبيه كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الروايات نقلا عن

هردو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه ست ودر خزانة الروایات ست در حالیکه نقل ست از

الغياثية قال أبو حنيفة رحمه الله السكر الذي يوجب الحد

فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله سکری که موجب می شود حد را

ما لا يعرف الأرض من السماء والفرو من القباء والذكر من الأنثى

آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان وپوستین از قبا و نر از ماده

وعن أبي يوسف رحمه الله حده أن لا يستطيع على قراءة قل يا أيها

واز ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها

الكافرون انتهى وكذا في عامة كتب الفقه وأما الحكم بكفر مستحل

الکافرون آخر شد وچنانست در بیشتر کتابهای فقه واما حکم بکفر حلال داننده

دخان التنباك فجرءة عظيمة يجب عنها الكف والإمساك لأنه

دود تنباکو پس جرءت سخت بزرگ واجب ست از آن باز ایستادن وسکوت کردن چرا که تحقیق

لا يدل على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز أن

دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست

يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحله لعدم وجود

بودن وی مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند آنرا بجهت نبودن

المحرم وإن سلم أنه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم أنه

محرم واگر تسلیم کرده شود که تحقیق وی نیست مباح پس می باشد مکروه ومعلوم ست اینکه تحقیق

لا يكفر مستحل المكروه وإن سلم أنه حرام فلا نسلم أنه مما

کافر نمیشود حلال داننده مکروه واگر تسلیم کرده شود که البته او حرام ست پس تسلیم نمی کنیم که تحقیق او از آنچه ست

يكفر مستحله بوجوه كثيرة نذكر ههنا نبذا منها فمنها ان الكفر

كافر میشود حلال دانندهٔ او بوجوه کثیره ذکر می کنیم اینجا اندکی از انها پس بعضی از انها اینکه تحقیق کفر

لا يكون الا باستحلال حرام مقطوع به او مجمع عليه بعد ان كان

نمی باشد مگر بحلال دانستن حرام که یقینی باشد حرمت او یا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اینکه باشد

حراما لعينه لا مختلف فيه منهما كما هو مذكور في الكتب الفقهية

حرام لعینه نه بحرام که اختلاف باشد دران چنانکه او مذکورست در کتابهای فقه

قال في خزانة الروايات في باب الارتداد وكلمات الكفر ناقلا عن

گفت در خزانة الروایات در باب ارتداد و کلمات کفر در حالیکه ناقل ست از

الخلاصة لو قال للحرام هذا حلال ان قال لترويج السلعة او بحكم

خلاصه اگر گفت مر حرام را این حلال ست اگر گفت برای رواج دادن متاع یا بحکم

الجهل وفي الاعتقاد بخلاف هذا لا يكفر هذا اذا كان حراما لعينه

جهالت و حال آنکه در اعتقاد خلاف این ست کافر نمی شود و این کفر وقتی ست که باشد حرام لعینه

وهو يعتقده حلالا حتى يكون كفرا اما اذا كان حراما لغيره فلا وفيما

و او اعتقاد می کند او را حلال تا اینکه باشد کفر اما وقتیکه باشد حرام لغیره پس نه و در صورتی

اذا كان حراما لعينه انما يكفر اذا ثبت الحرمة بدليل مقطوع اما

که باشد حرام لعینه جز این نیست که کافر می شود چون ثابت شود حرمت بدلیل یقینی اما

اذا ثبت باخبار الاحاد وما كان حراما لغيره كمال الغير فلا بالاجماع

چون ثابت شود حرمت بخبرهای احاد و آنچه باشد حرام لغیره مانند مال غیر پس کافر نمیشود بالاتفاق

انتهى وقال في الحمادية في اواخر كتاب السير من اعتقد قدم العالم او

آخر شد و گفت در فتاوی حمادی در آخر کتاب سیر هرکه اعتقاد کرد قدم عالم را یا

حدوث الصانع او نفي ما ثبت للقديم بالاجماع ككونه عالما

حدوث خدا را یا نفی آنچه ثابت شده برای ذات قدیم یعنی خدای تعالی باتفاق چنانکه باشد بودن او عالم

١ یعنی کافر نمی شود بحلال دانستن حرامی که حرمت او میان علما مختلف فیه باشد ١٢

٢ یعنی فلا یکفر ١٢

أو قادراً أو أثبت المنفي عنه بالإجماع كاللون أو أثبت له الاتصال

یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ یا ثابت کرد برای خدا اتصال

والانفصال أو جحد جواز بعثة الرسل أو أنكر نبوة نبي أو كذبه

وانفصال را یا انکار کرد جواز بعثت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را

أو جحد آية مجمعاً عليها إلى أن قال أو استحل محرماً بالإجماع أو

یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع یا

حرم حلالاً بالإجماع أو نفى وجوباً مجمعاً على وجوبه للنص و

حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده است بر وجوب او بآیت و

يعرف الخاص والعام كالصلوة والزكوة يكفر انتهى مختصراً

بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار

وأيضاً فيها منقولاً عن الحاوي سئل عمن يزعم في الحيوان

و نیز در فتاوی حمادی ست منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان

سوى بني آدم لا حشر له لا يكفر لمكان الاختلاف وإن زعم

جز آدمیان نیست حشر مر او را کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد

ذلك في بني آدم يكفر انتهى ولا يخفى على أحد من العقلاء

آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان

فضلاً عن الفضلاء أن دخان التنباك ليس حراماً مقطوعاً

زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده

بحرمته ولا مجمعاً عليها فلا يكون مستحله كافراً ومنها أن

بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض از انها اینکه بتحقیق

مستحل غير الخمر من الأشربة لا يكفر بالإجماع قال في الحمادية

حلال داننده غیر خمر شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلًا عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ أَجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ
در كتاب مذكور درحاليكه نقل ست از نهايه وامت محمدي اتفاق كردند بر حرمت
الْخَمْرِ وَكَفَى بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهَذِهِ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ
شراب وكافي ست اتفاق امت ازروي حجت واين حرمت ست قوي ثابت كافر مي شود
مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَأَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ
حلال داننده او وخود نوشنده او اتفاق كرد امت بر تكفير حلال داننده
الْخَمْرِ وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهَى وَقَالَ فِي
شراب واتفاق كردند بر اينكه بتحقيق حلال داننده سواي شراب كافر نمي شود آخر شد وگفت در
كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلًا عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ
كتاب حدود از فتاوي حماديه درحاليكه نقل ست از كشف بزدوي كافر ميشود حلال داننده
الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْرِبَةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ
شراب نه باقي اشربه پس وقتيكه نباشد حلال داننده شرابهاي مست كننده
غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا أَنَّهُمْ يَحْتَاطُونَ
سواي شراب كافر پس چيست گمان تو بحلال داننده دخان تنباكو وبعضي ازانها آنست كه فقها احتياط مي كنند
فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوا إِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ إِذَا
در تكفير مسلمان نهايت احتياط وبراي همين گفتند كه بتحقيق وجه تكفير وقتيكه
كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهِ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ إِلَى
باشد چند در يك مسئله ووجه خلاف كفر يك پس مفتي رغبت كند بسوي
هَذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوَى
اين يك وجه چنانكه در فتاوي حماديه وظهيريه وغير اين هر دو ست از فتاوي
الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْقَوْلِ الَّذِي
مشهور ودر حموي ست كه مفتي حكم كرده شده ست بسوي رغبت كند بسوي قولي كه

له أي كتاب السير ۱۲

له لا بطريق الدليل القطعي ۱۲

له يعني به ضد الكفر وهو الإسلام ۱۲

لا يوجب التكفير ولذا اختلفوا في كفر من استحل وطي امرأته الحائض

موجب نباشد تكفير را و براى همين اختلاف كردند در كفر كسيكه حلال دانست جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في الخلاصة ناقلا عن كتاب

ولواطت بازن و صحيح عدم كفرست گفت در خلاصه درحاليكه نقل ست از كتاب

الحيض للامام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حيض تصنيف امام سرخسى رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرأة وفي النوادر عن محمد

كافر مى شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در كتاب نوادرست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى واذا كان

رحمه الله كه كافر نمى شود در هر دو مسئله و آن صحيح ست آخر شد و وقتيكه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمتين احدهما بقوله

صحيح در حلال دانستن اين هر دو مسئله قبيح كه حرام كرده شده است يكى ازان هر دو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فأتوا

تعالى و نزديك مشويد ايشان تا آنكه پاك شوند و دوم آن بقول او تعالى بس بيائيد

حرثكم انى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترئ العاقل

بكشت زار خويش هر روش كه خواهيد حكم بعدم كفر پس چگونه جرئت كند دانا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها ان الجهل

ديندار بر تكفير حلال دانندهٔ دود تنباكو و بعضى از انها آنست كه تحقيق جهل

عذر في دار الاسلام اذا كانت حجة الحرمة خفية كما صرح

عذرست در دار الاسلام وقتيكه باشد دليل حرمت پوشيده چنانكه تصريح كرده

به الحموي في شرح الفن الثالث من الاشباه والنظائر في احكام

بوى حموى در شرح فن سوم از اشباه و نظائر در احكام

النَّاسِي وَالْجَاهِلِ الْجَهْلُ عُذْرٌ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ إِذَا كَانَ دَلِيلُ
فراموش کننده و جاہل جہل عذریست در دار الاسلام وقتیکہ باشد دلیل
الْحُرْمَةِ خَفِيًّا فَلْيُحْفَظْ انْتَهَى وَلَوْ سُلِّمَ دَلِيلُ الْحُرْمَةِ فِي دُخَانِ
حرمت پوشیدہ پس باید کہ یاد داشتہ شود آخر شد پس اگر تسلیم کردہ شود دلیل حرمت در دخان
التَّنْبَاكِ فَلَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهِ خَفِيًّا فَيَكُونُ هٰذَا الْجَهْلُ عُذْرًا
تنباکو پس نیست شبہ در بودن آن دلیل پوشیدہ پس مے باشد این جہالت عذر
لِلْمُسْتَحِلِّ فَلَا يَكُونُ كَافِرًا هٰذَا تَمَامُ الْكَلَامِ فِي جَوَابِ الْمَسْئَلَةِ
مر حلال دانندہ را پس نمی باشد کافر این تمام کلام ست در جواب مسئلہ
الْأُولَى وَالْعِلْمُ الْحَقِيقِيُّ عِنْدَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْمَسْئَلَةُ
نخستین و علم حقیقی نزد خداست در حالیکہ با برکت ست و برتر مسئلہ
الثَّانِيَةُ قَدِ اشْتُهِرَ فِي هٰذِهِ الْبِلَادِ حِيلَةٌ لِجَوَازِ أَخْذِ الرِّبٰوا
دوم بتحقیق مشہور شدہ درین شہرہا حیلہ برای جواز گرفتن ربوا
وَهِيَ أَنَّهُ يُعْطِي الْمُقْرِضُ لِلْمُسْتَقْرِضِ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ قَرْضًا حَسَنًا ثُمَّ
و آن حیلہ اینست کہ بتحقیق بدہد قرض دہندہ مر قرض گیرندہ را در اول حال قرض نیک باز
يُعْطِي الْمُسْتَقْرِضُ لِلْمُقْرِضِ شَيْئًا كَالْكِتَابِ وَنَحْوِهِ عَلَى طَرِيقِ الرَّهَانِ
بدہد قرض گیرندہ مے قرض دہندہ را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی
فَيَقُولُ الْمُقْرِضُ لَهُ عَيِّنْ لِي مُشَاهَرَةً عَلَى مُحَافَظَةِ مَالِكَ الْمَرْهُونِ
پس بگوید قرض دہندہ مر قرض گیرندہ را مقرر کن برای من در ماہہا برنگاہداشتن مال خود گرو داشتہ شدہ
الْآنَ فَيُعَيِّنُ الْمُسْتَقْرِضُ مُشَاهَرَةً عَلَى الْمُحَافَظَةِ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَ
اکنون پس مقرر کند قرض گیرندہ در ماہہ را بر نگاہداشتن باندازہ آنچہ متعارف کردند آنرا
أَهْلُ الْبَلَدِ مِنَ الرِّبٰوا فِي الْقَرْضِ بِإِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُ مِثْلُ
اہل شہر از ربوا در قرض مقابل ہر صد و گمان می کنند کہ بتحقیق مانند

والقصر بالکسر بیع زیادتی گرفتن است در دوام ۱۲ منہ
بالکسر دوام دادن ۱۲ منہ

هٰذَا النَّفْعَ طَيِّبٌ وَحَلَالٌ وَيَحْكُمُوْنَ بِالْكُفْرِ عَلٰى مَنْ مَنَعَ وَاَنْكَرَ
این نفع پاکیزه است وحلال و حکم می کنند بکفر برکسیکه منع کند و انکار کرد
هٰذَا الْاِحْتِيَالَ فَقُلْتُ لِبَعْضِهِمْ اِنَّ حِيْلَتَكُمْ هٰذِهٖ مِثْلُ حِيْلَةِ اَصْحَابِ
این حیله را پس گفتم مر بعضی از اوشان را که بتحقیق حیلۀ شما این مانند حیلۀ صاحبان
السَّبْتِ مِنَ الْيَهُوْدِ لِاِصْطِيَادِهِمْ فِي الْيَوْمِ الْمَعْهُوْدِ فَاَجَابَ بِاَنَّهٗ
شنبه است از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد باینکه
يَحْتَمِلُ اَنْ يَكُوْنَ مَنْعُهَا مَخْصُوْصًا بِالنِّسْبَةِ اِلٰى تِلْكَ الْفِرْقَةِ الرَّدِيَّةِ
احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده
دُوْنَ بِالنِّسْبَةِ اِلٰى هٰذِهِ الْاُمَّةِ الْمَرْضِيَّةِ **اَلْجَوَابُ** هٰذِهِ
نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این
الْحِيْلَةُ مَرْدُوْدَةٌ بِوُجُوْهٍ عَدِيْدَةٍ وَحُجَجٍ سَدِيْدَةٍ اَلْاَوَّلُ اَنَّ حِفْظَ
حیله مردود است بوجوه چند و حجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن
الْمَرْهُوْنِ وَاجِبٌ عَلَى الْمُرْتَهِنِ وَمُؤْنُ حِفْظِهٖ عَلَيْهِ لَا عَلَى الرَّاهِنِ
مرهون ضرورست بر مرتهن و بارهای حفظ مرهون بر مرتهن است نه بر راهن
اَصْلًا حَتّٰى اَنَّهٗ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ لَا يَصِحُّ فَالْعَجَبُ
هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی شود پس تعجب
كُلُّ الْعَجَبِ عَنِ الْعُلَمَاءِ الْاَمْجَادِ اَنَّهُمْ كَيْفَ اَفْتَوْا بِصِحَّةِ هٰذَا الْعَقْدِ
همه تعجب است از علمای بزرگ که بتحقیق اوشان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد
الْبَيِّنِ الْفَسَادِ بَلْ لَمْ يَكْتَفُوْا عَلَيْهَا وَحَكَمُوْا بِكُفْرِ مَنْ مَنَعَ هٰذَا
ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بران صحت و حکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این
الْاِحْتِيَالَ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِيْ اٰخِرِ السُّؤَالِ وَكَيْفَ لَمْ يَدْرُوْا اَنَّهٗ
حیله را چنانکه او مصرح است در آخر سوال و چگونه نه دانستند که بتحقیق

عِندَ فَسَادِ العَقدِ لَا يَلتَحِقُ اشتِرَاطُ الفَضلِ اِلَّا بِالقَرضِ السَّابِقِ

نزد فاسد شدن عقد لاحق نمی شود شرط زیادتی مگر بقرض سابق

وَيَكُونُ وَسِيلَةً لِجَرِّ المَنفَعَةِ مِنهُ فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُونُ

و می باشد وسیله برآکشیدن نفع از ان قرض در زمانه لاحق پس باشد

رِبَوا ظَاهِرًا وَالحُكمُ بِاِبَاحَتِهٖ كَمَا تَرٰى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلٰى مَا

ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهاے دلالت کننده بر انچه

می بینی

اِدَّعَينَا كَثِيرَةٌ مَضبُوطَةٌ فِي الكُتُبِ المُعتَبَرَةِ الشَّهِيرَةِ وَلنَذكُر

دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهاے معتبر مشهور و باید که ذکر کنیم

هٰهُنَا نُبَذًا مِنهَا فِي الفَتَاوَى العَالَمكِيرِيَّةِ فِي اَوَاخِرِ البَابِ الرَّابِعِ

اینجا اندکے از ان روایتها در فتاوی عالمگیرے ست در اواخر باب چهارم

مِن كِتَابِ الرَّهنِ نَقلًا عَن شَرحِ الطَّحَاوِيِّ حِفظُ المَرهُونِ

از کتاب رهن درحالی که نقل ست از شرح طحاوے نگاهداشتن مرهون

عَلَى المُرتَهِنِ حَتّٰى اَنَّ الرَّاهِنَ لَو شَرَطَ لِلمُرتَهِنِ شَيئًا عَلَى الحِفظِ

بر مرتهن ست تا آنکه تحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گروگیرنده چیزیرا بر نگهداشتن

لَا يَصِحُّ وَلَا يَستَحِقُّهٗ وَفِي القُراٰن خوانِيَّةِ نَقلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ

صحیح نمی شود شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانی ست درحالی که نقل ست از سراجیه

وَالخُلَاصَةِ اِذَا استَاجَرَ الرَّاهِنُ المُرتَهِنَ لِحِفظِ الرَّهنِ لَم

و خلاصه وقتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن براے حفاظت گرو جائز

يَجُز وَفِي مُختَصَرِ الوِقَايَةِ وَعَلَيهِ مَئُونَةُ حِفظِهٖ وَفِي شَرحِ الوِقَايَةِ

نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست

لَهٗ حِفظُهٗ بِنَفسِهٖ وَعِيَالِهٖ وَعَلَيهِ مَئُونَةُ حِفظِهٖ وَرَدِّهٖ اِلٰى

مرتهن راست نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست محنتهای حفظ مرهون و رد کردن او سوی

بيده او ردّ جزء منه كاجرة بيت حفظه او حافظه وفي الهداية
دست راهن یا رد کردن پاره از ان مرهون مانند مزد خانه حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست
واجرة البيت الذي يحفظ فيه الرهن على المرتهن مثل اجرة
و مزد خانه که نگاه داشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد
الحافظ لان الامساك حق له والحفظ واجب عليه فيكون بدله
نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مرتهن را و حفاظت واجب ست بروی پس می باشد عوض حفظ
عليه انتهى مختصرا وفي الكافي وما رجع الى حفظه فهو على المرتهن
بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست و انچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست
وذلك مثل اجر الحافظ لان الحفظ واجب عليه والامساك
و آن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن
حق له فيكون بدله عليه وفي الفتاوى الولوالجية كل ما كان
حق ست مرا او را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هر انچه باشد
لحفظه او لرده الى يد الراهن مؤنة فهي على المرتهن نحو اجرة
برای حفظ مرهون یا برای رد کردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد
الحافظ واجرة المسكن الذي يحفظ الرهن فيه الثاني انه
نگاهبان و مزد خانه که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق
قال صاحب الاشباه والنظائر في اوائل النوع الاول القاعدة
گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعده
الثانية الامور بمقاصدها اي بنياتها كما يدل عليه التفريعات
دوم کارها متعلق اند بمقصد ها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند بران تفریعهای
التي فرعوها على هذه القاعدة منها ما ذكرنا نقلا عن فتاوى
که تفریع کرده اند برین قاعده بعضی ازان تفریعات انچه ذکر کرده ایم در حالیکه نقل کرده ایم از فتاوی

حاصله ان الراهن لو شرط للمرتهن شيئا على الحفظ لا يصح الاجارة على حفظ المرهون

قاضی خان ان بیع العصیر ممن یتخذه خمرا ان قصد به التجارة
قاضی خان بتحقیق فروختن فشردهٔ انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر اراده کرد بوی سوداگری را
فلا یحرم وان قصد به التخمیر حرم انتهی فبناء علی هذه القاعدة
پس حرام نمی شود واگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده
نقول تعیین المشاهرة بعد القرض بقدر ما تعارف اهل البلد
می گوییم که مقرر کردن در ماهه بعد قرض باندازهٔ انچه شناخته اند آنرا اهل شهر
من الربوا فی القرض بازاء کل مائة وکون المرهون مما لیس فی
از ربوا در قرض مقابل هر صد وبودن گرو از انچه نیست در
حفظه مؤنة اصلا مثل الکتاب کما وقع فی السؤال او کانت له
نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد مر او را
مؤنة فتعیینها لا بمقدار مؤنة الحفظ بل بقدر ما تعارفه اهل
بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر انچه شناخته اند آنرا اهل
البلد فی ربوا القرض برهان باهر عند کل ماهر علی ان المقصود ههنا
شهر در ربوا قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه بتحقیق مقصود اینجا
تعیین المنفعة علی القرض وان ذکر فی الظاهر لفظ اخذ الاجرة علی
مقرر کردن نفع ست برای قرض اگرچه ذکر کرده شده ست در ظاهر لفظ گرفتن مزد بر
حفظ المرهون فیکون ربوا بحتا ویکون اخذه للمرتهن حراما
نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام
وسحتا الثالث انا وان سلمنا انا لیس ههنا حقیقة الربوا لکن لا
و حرام سیوم آنکه بتحقیق ما اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن
شبهة فی شبهته وهی ایضا حرام منهی عنها کاصل الربوا
شبهه در شبهه ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده است از ان مانند اصل ربوا

فان قلت فیجوز واضع العصیر ممن یتخذه خمرا ولم یجوز وابیع الامرد ممن یلوط به فما الفرق قلت الفرق ان المعصیة فی الامرد تقوم بعینه بخلاف العصیر فانه ۱۲ حموی

حاصل به المعصیة بنعم بعینه حرام بیعه الرجل فی تجارته اذا اکتسب الحرام ۱۲

كما هو مصرح في جميع كتب الفقه الرابع ان الاحتيال لجر النفع

چنانکه او تصریح کرده شده است در جمیع کتب فقه چهارم آنکه تحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع

بالقرض واقطاع مال مسلم بحيث لا يشترط الفضل في الظاهر على

بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر

القرض لكن يجعل العقد بان يضطر المستقرض في اعطاء الفضل

قرض لیکن گردانیده شود عقد بایکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

للمقرض ويكون لازما عليه ايضا منهي عنه ولذا منعوا بيع

مر قرض دهنده او باشد زیادتی لازم قرض گیرنده نیز منع کرده شده است ازان و برای همان منع کردند بیع

العينة الذي هو حيلة قوية لجلب المنفعة بالقرض ولا

عینه را آنکه او حیله است قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد

يرده ظواهر القواعد الفقهية بخلاف الحيلة التي اخترعوها

نمی کند آن را ظواهر قواعد فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند

فانها مردودة بالروايات الظاهرة والقواعد المتعارفة فهم

پس البته آن حیله مردود است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس ایشان

اذا منعوا بيع العينة فهم لهذه الحيلة السخيفة امنع والروايات

وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس ایشان برای این حیله سست مانع تر اند و روایتهای

الدالة على كون بيع العينة منهيا عنه كثيرة منها ما ذكر في

دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده ازان بسیار اند بعضی ازانها آنچه ذکر کرده شده در

الكافي في باب الكفالة وتفسير المسئلة ان المكفول عنه

کافی در باب کفالة و تفسیر مسئله آنست که تحقیق مکفول عنه

امر الكفيل ببيع العينة هو مكروه لما فيه من الاعراض عن

حکم کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنابرآنچه درین بیع روگردانی کردن است از

مبرّة الاقراض وقيل ايّاك والعينة فانّها العينة وهو مخترع
نیکوئی قرض دادن وگفته شده پرہیز کن از عینه پس تحقیق آن ملعون است و آن بیع اختراع کرده شده
اكلة الربوا وقال عليه السلام اذا تبايعتم بالعينة واتّبعتم
خورندگان ربوا است وفرمود علیه السلام چون باہم سادا بیع کنید بیع عینه و پیروی کنید دم
اذناب البقر ذللتم وظهر عليكم عدوّكم والمراد بالعينة ان ياتي
دمهای گاو را خوار شوید وظاہر شود بر شما دشمن شما و مراد بعینه آنکه بیاید
المحتاج الى احد يستقرض منه عشرة دراهم فلا يرغب المقرض
محتاج بسوی کسے در حالیکه قرض می طلبد محتاج از آن کس ده درہم را پس خواہش نمی کند قرض دہنده
في الاقراض طمعا في اصابة الفضل الذي لا يناله بالقرض فيقول
در قرض دادن بجهت طمع کردن در یافتن زیادتے که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید مقرض
له ابيعك هذا الثوب وقيمته عشرة باثني عشر الى اجل لتبيعه
مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را و قیمت آن ده درہم است به دوازده درہم بسوی مدت تا بفروشی آن جامه را
في السوق بعشرة فيحصل له ربح درهمين ومنها ما ذكر في
در بازار به ده پس حاصل شود مر مقرض را فائده دو درہم و بعضی از انہا انچه مذکور است در
الفتاوى العالمكيرية اختلف المشائخ في تفسير العينة التي
فتاوے عالمگیریه اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه
ورد النهي عنها فذكروا وجهين احدهما ما مرّ والثاني يقارب
وارد شد منع از ان پس ذکر کردند دو وجه را یکے از ان ہردو انچه گذشت و دوم قریب است
الخامس ان المنافع التي تحصل للمقرض لاجل القرض من المستقرض
پنجم اینکه تحقیق منفعتهائی که حاصل می شود مر قرض دہنده را بجهت قرض از قرض گیرنده
الذي لا يكون قريبه ولا صديقه ولا يكون المستقرض معروفا
که نباشد قریب مقرض و نه یار او و نه باشد قرض دہنده مشہور

قال صلی الله علیه وسلم بعزّۃ القرض بعینه عشرۃ ۱۲ ... اشتغلتم بالحرث عن الجهاد یعنی باز مانید بوجه کشت از جهاد ۱۲ ... فیطلب ای المحتاج الی احد یستقرض منه عشرۃ دراہم ۱۲

بِالْجُوْدِ وَالسَّخَاءِ لَا تَحِلُّ لِلْمُقْرِضِ وَتَكُوْنُ خَبِيْثَةً وَاِنْ لَمْ يُشْتَرَطْ

به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد

وَقْتَ الْقَرْضِ وَكَوْنُ اُجْرَةِ حِفْظِ الْمَرْهُوْنِ مَنْفَعَةً لِاَجْلِ الْقَرْضِ

وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض

ظَاهِرٌ لَا سُتْرَةَ فِيْهِ فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ نَقْلًا عَنِ الْمُحِيْطِ

ظاهرست نیست پوشیدگی دران در فتاوی عالمگیری ست درحالیکه نقل ست از محیط

اِذَا كَانَ الْمُسْتَقْرِضُ لَا يَدْعُو الْمُقْرِضَ اَوْ كَانَ يَدْعُوْهُ قَبْلَهُ فِيْ

چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض را پیش ازین

كُلِّ عِشْرِيْنَ يَوْمًا وَبَعْدَ الْاِقْرَاضِ جَعَلَ يَدْعُوْهُ فِيْ كُلِّ عَشَرَةِ اَيَّامٍ

هر بیست روز یکبار و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز

اَوْ زَادَ فِي الْمُبَاحَاتِ فَاِنَّهُ لَا يَحِلُّ وَيَكُوْنُ خَبِيْثًا اَلسَّادِسُ اَنَّ

یا زیاده کرد در مباحات پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق

جَوَازَ الْحِيْلَةِ مَشْرُوْطٌ بِمَا اِذَا لَمْ يُؤَدِّ اِلَى الضَّرَرِ بِاَحَدٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ

جائز شدن حیله مشروط ست بآنچه وقتیکه نرساند بسوی ضرر بکسی چنانکه آن مصرح ست

فِيْ اَوَائِلِ الْفَنِّ الْخَامِسِ مِنَ الْاَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ وَبِهٰذِهِ الْحِيْلَةِ يَاْ

در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله می گیرد

الْمُرْتَهِنُ مَالَ مُسْلِمٍ مُحْتَاجٍ بِوَجْهٍ لَا يُجَوِّزُهُ الشَّرْعُ فَفِيْهَا ضَرَرٌ ظَاهِرٌ

مرتهن مال مسلمان محتاج بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضررست ظاهر

بِالْمُسْتَقْرِضِ وَالضَّرَرُ يُزَالُ كَمَا صَرَّحَ بِهٖ صَاحِبُ الْاَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ

به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر

فِي النَّوْعِ الْاَوَّلِ فِي الْقَاعِدَةِ الْخَامِسَةِ فَيَكُوْنُ هٰذِهِ الْحِيْلَةُ

در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

حاشیه: لفظ ضرر و ضرار ... قاعدة الخامسة ... الضرر یزال ... اصل این قول آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام روایت کرده این را امام مالک در موطا از عمرو بن یحیی عن ابیه مرسلا و حاکم در مستدرک و بیهقی و دارقطنی از ابی سعید خدری و ابن ماجه از حدیث ابن عباس و عبادة بن صامت رضی الله عنهم یعنی نیست ضرر دادن و ضرر رسانیدن در اسلام ای مسلمان را و ... از این مراد اجتناب کنند ... و اختلاف کردند در تفرقه ضرر و ضرار بعض گویند ضرر عبارت ست از الحاق ضرر بغیر و ضرار آنکه ... فائده و ...

وَاجِبَةَ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ السَّابِعُ سَلَّمْنَا أَنَّ هٰذِهِ

واجب الدفع بجهت حیله گرفتن و برای حاصل کردن نفع هفتم آنکه تسلیم کردیم که بتحقیق این

الْحِيلَةَ تُجَوِّزُ أَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ

حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن انچه نقل کردیم از دلیلهای روشن

الْقَوِيَّةِ يُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي

مستحکم حرام میکند آنرا و از جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در

كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْأُصُولِ أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيلُ الْمُبِيحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ

کتابهای فقه و اصول است که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده شود

الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ الثَّامِنُ أَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا أَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلَى حِفْظِ الْمَرْهُونِ

محرم بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاهکه گرفت درماهه را بر نگاه داشتن گرو

الَّذِي لَيْسَ فِي حِفْظِهِ مُؤْنَةٌ أَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ بِهِ

آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت به

وَالْاِنْتِفَاعُ بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ لَا يَجُوزُ فِي الْفَتَاوَى النَّاطِقِي وَ

و نفع گرفتن بوی بوجهی از وجوه جائز نیست در فتاوی ناطقی ست و

غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُؤَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ

غیر آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده نمی شود و استعمال کرده نمی شود و نه نفع گرفته شود

بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلْيُعْلَمْ أَنَّا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِي رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ

بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن آن حیله

عَلَى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلَى طَرِيقِ الرَّهْنِ وَأَعْرَضْنَا

به بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و رو گردانی کردیم

عَنْ كَوْنِهِ عِنْدَهُ عَلَى سَبِيلِ الْوَدِيعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمَلَةً فَأَخْذُ

از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل و گرفتن

الأُجْرَةِ عَلَيْهَا جَائِزَةٌ بِوَجْهَيْنِ الْأَوَّلُ أَنَّ كَوْنَ الْمَالِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ
مزد برامانت جائزست بدو وجه اول آنکه بتحقیق بودن مال نزد قرض دهنده

عَلَى طَرِيقِ الرَّهْنِ مُصَرَّحٌ فِي الْاسْتِفْتَاءِ وَالثَّانِي أَنَّ الْوُجُوهَ الْمَذْكُورَةَ
بر طور گرو مصرح ست در استفتاء و دوم آنکه بتحقیق وجوه مذکور

مَا خَلَا الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ مُنْتَهِضَةٌ عَلَى بُطْلَانِهَا عَلَى تَقْدِيرِ الْإِيدَاعِ
سوای وجه اول و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

أَيْضًا كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاظِرِينَ وَمَا كَتَبْتُمْ مِنْ مُنَاظَرَتِكُمْ بِبَعْضِهِمْ
نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان و آنچه نوشتید از مناظرهٔ شما ببعض اوشان

وَإِلْزَامِكُمْ عَلَيْهِ بِأَنَّ هَذِهِ الْحِيلَةَ فِي حِلِّ الرِّبَا كَالْحِيلَةِ الْيَهُودِ
والزام شما بروے بانکه بتحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیله یهود

الْمَطْرُودِ لِلْاصْطِيَادِ فِي الْيَوْمِ الْمَعْهُودِ وَاضْطِرَارِهِ فِي الْجَوَابِ إِلَى
مردود ست برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

ادِّعَاءِ تَخْصِيصِ حُرْمَةِ الْحِيلَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِمْ دُونَ هَذِهِ الْأُمَّةِ
دعوی کردن تخصیص حرمت حیله به نسبت بسوی یهود نه این امت

الْمَرْحُومَةِ فَهَذَا الْإِلْزَامُ نُورٌ مِنْ أَنْوَارِ مِشْكٰوةِ النُّبُوَّةِ طَلَعَ عَلَى
مرحوم پس این الزام نورست از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده بر

قَلْبِكُمْ لِأَجْلِ وَثَاقَةِ عَلَاقَةِ النُّبُوَّةِ وَلَكُمْ فِيهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
دل شما بجهت استواری علاقهٔ نبوت و مر شمارا درین الزام پیروی نیک ست

بِمَنْ تَشَرَّفَ مَنْصَبَ احْتِسَابِ سَيِّدِنَا وَإِمَامِنَا عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ
بکسی که مشرف شد عهدهٔ احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب را

لِمَا رُوِّينَا فِي صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ عَنْ طَاؤُسٍ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ
بنا بر آنچه روایت کرده ایم در صحیح بخاری از طاؤس بتحقیق شنید طاؤس ابن عباس رضی

مشتق ... مشکوة ... ماند طاق

الله عنهما يقول بلغ عمر بن الخطاب ان فلانا باع خمرا فقال

الله عنهما که میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را که تحقیق فلان فروخت شراب ایس گفت

قاتل الله فلانا الم يعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

لعنت کند خدا فلان را آیا نه دانست که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها

فرمود لعنت کند خدا یهود را حرام کرده شد براوشان شحم ها پس برداشتند آنها را پس فروختند آنها را

انتهى فافهموا واقبلوا هذه البشارة فان العاقل تكفيه الاشارة

آخر شد پس بفهمید و قبول کنید این مژده را پس تحقیق دانا کفایت می کند او را اشاره

هذه صورة خط الامام الاجل

این صورت خط امام ست بزرگ تر

الاكمل مولىنا عبد العزيز قدس سره

کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سره

قد وقفنا على هذا التحرير الانيق والتقرير الرشيق فوجدناه

تحقیق آگاه شدیم برین تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا

صحيح المباني مستحكم المعاني موافقا للروايات مطابقا للدرايات

درست لفظها استوار معانی در حالی که موافق ست مر روایتها را مطابق مر درایتها را

ولقد سعى صاحبه سلمه الله وجزاه خيرا كل مسعى ممكن في

و هر آینه تحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارد او را خدا و پاداش دهد او را نیک هر کوشش ممکن در

جوابِ هاتینِ المسئلتینِ جعلہُ اللہُ قرۃَ العینینِ فی الدّارَینِ

جواب این ۲ دو مسئلہ بگرداند او را خدا خنک چشم در ہر دو سرا

وھُوَ مالِکُ النّشاتینِ

و او خدا مالک ہر دو پیدایش ست یعنی دنیا و آخرت

هٰذِهٖ صُورَۃُ خطِّ الامامِ المُکرَّمِ المُعظّمِ

این صورت خط امام الوقت مکرم معظم

مولٰینا شاہ رفیع الدِّینِ قُدِّسَ سِرُّہٗ

مولانا شاہ رفیع الدین قدس سرہ

اطّلعتُ علٰی هٰذا المرقومِ بجمیعِ ما فیہِ فاستحسنتُ غایۃَ الاستحسانِ

خبردار شدم برین نوشتہ بہمہ آنچہ دران ست پس نیکو شمردم نہایت استحسان

ما نثرَ بانیہِ من جواهرِ لآلیہِ فی مبانیہِ و معانیہِ و شکرتُ

آنچہ پراگندہ کرد بنا کنندۂ او از جواہر مروارید ہای او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللہَ سبحانہٗ علٰی حُسنِ توفیقہِ لِهٰذا الولدِ فی تمامِ مقاصدہٖ

خدای سبحانہ را بر خوبی توفیق او برای این فرزند در تمام گفتن مقاصد او

و مجاریہٖ و سألتہٗ ان یھبَ لہٗ من خزائنِ فیضہٖ فوقَ آمانیہٖ

و مجاری او و سوال کردم خدا را اینکہ بہ بخشد خدا مر او را از خزینہ ہای فیض خود بالای امیدہای او

سوال خوردن افیون وجمله سمیات چه حکم دارد ودر صورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال دانسته بخورد چه حکم دارد **جواب** چهار چیز ست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات وخوردن آن انگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد وچون از حکم سمیت برآید وباصلاح آراسته شود ووزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات وآن چیزها هستند که عقل را زائل میکنند وحس وشهوت وغضب را که تابع حس اند برهم میکنند پس چیزها حرام مطلق اند پیش حنیفه سوای خمر دیگر مسکرات هم موافق بعضی روایات صحیحه قلیل وکثیر حرام ست وپیش بعضی انچه سوای خمر ست اگر بحد اسکار رسد حرام ست وکمتر ازان حرام نیست قسم سوم مفترات ست که دفعة انسان را بی حس وبی اختیار میسازد ومرده وار می افتد مانند چرس وبعضی اقسام تنباکو کشیدنی این هم حرام ست چهارم مخدرات واو آنست که حس وشهوت وغضب را که تابع حس اند مخدور میسازد وبادنی تنبیه متنبه میگردد وجواب موافق عقل درست نمیدهد وعقل را خراب میسازد واین گروه هست افیون از قبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی وزیادتی او آدم را از مصالح دین ودنیا معطل میگرداند ومنشای قباحتهای بسیار میگردد وخوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب یکی بقای شهوت وغضب ست بدون عقل که مبدء جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات کما ورد انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوٰة

چنانکه وارد شده جز این نیست که میخواهد شیطان که بیندازد درمیان شما دشمنی وناخوشی بسبب شراب وقمار وباز دارد شمارا از یاد خدا واز نماز

ودر مخدرات خلل اول مفقود ست وخلل ثانی موجود وچون اول از کبائر ست ثانی از صغائر خواهد بود

والله اعلم

تمت

یکی بقای شهوت وغضب بدون عقل ۱۲ دوم یعنی غافل شدن از عبادة ۱۲

مسئلة قال في الجوهرة لا يجوز اكل البنج والحشيش والافيون وذلك

گفت در جوهره جائز نمی شود خوردن بنگ و برگ بنگ و افیون و آن

كله حرام لانه يفسد العقل حتى يصير الرجل فيه ذا خلاعة وفساد

همه او حرام ست چه تحقیق هر یک از و تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب نافرمان و فساد

ويصد عن ذكر الله وعن الصلوة لكن تحريم ذلك دون تحريم

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الخمر فان اكل شيئا من ذلك لا حد عليه وان سكر منه كما اذا شرب

شراب پس اگر بخورد چیزی را از ان نیست حد بروی اگرچه مست شود از و چنانکه چنانکه بنوشد

بولا او اكل الغائط فانه حرام ولا حد عليه في ذلك بل يعزر

پیشاب را یا بخورد براز را پس بتحقیق او حرام ست و نیست حد بروی دران بلکه تعزیر داده شود

بما دون الحد قلت في شرح النظم الوهباني يحرم اكل الحشيش

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وهو ورق القنب وقد اتفق مشائخنا ومشائخ الشافعي على

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تحريم تناوله وافتوا باحراقه مع خطر قيمته وامروا بتاديب بائعه

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او با گرانی قیمت او و حکم کردند بادب دادن فروشنده او

والتشديد على اكله فالان فتوى المذهبين على تحريمه من الغفل

و سختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هر دو مذهب بر حرام کردن اوست

تتمة

حكم الافيون انه يحرم اما لانه سم يضر ضررا بينا بالبدن كما هو

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می شود یا برای اینکه بتحقیق او زهر ست ضرر میرساند ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

مشرهم في الطب وإما لأنه مفتر ومخدر وروى أحمد في مسنده و
مشروح مست در طب ویا بجهت آنکه وی سست کننده است وسست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و

أبو داود في سننه عن أم سلمة قالت نهى رسول الله صلى الله
ابو داود در سنن خود از ام سلمه رضی الله عنها که منع فرمود رسول خدا صلی الله

عليه وسلم عن كل مسكر ومفتر قال القسطلاني في المواهب قال
علیه وسلم از هر مست کننده وسست کننده گفت قسطلانی در مواهب که گفتند

العلماء المفتر كل ما يورث الفتور والخدر في الأطراف وهذا الحديث
علما مفتر هر چیزیکه پیدا کند سستی را وسستی را در طرفها ١ واین حدیث

أدل دليل على تحريم الحشيش وغيرها من المخدرات فإنها إن لم
بس تر دلیل هست بر حرام بودن گیاه ٢ وجز آن از سست کننده پس بتحقیق آنها اگر

تكن مسكرة كانت مفترة مخدرة ولذلك يكثر النوم من متعاطيها
نیستند مست کننده هستند سست کننده سست کننده و برای همین بیشتر مے شود خواب از خورندهای آن

ويثقل رؤسهم بواسطة تبخيرها في الدماغ واختلف هل يحرم
وگران مے شود سرهای ایشان بواسطه بخار کردن وی در دماغ واختلاف کرده شده که آیا حرام میشود

تعاطي اليسير الذي لا يفتر ولا يخدر قال النووي في شرح المهذب
خوردن اندکی که سست نکند وسست نکند گفت امام نووی در شرح مهذب

إنه لا يحرم أكل القليل بخلاف الخمر والفرق أن الحشيش طاهر
که بتحقیق حرام نمی شود خوردن اندک بخلاف شراب و فرق ٣ آنست که البته حشیش پاک ست

والخمر نجس ولا يجوز شرب قليله للنجاسة وتعقبه الزركشي
وشراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و دیگر گرفت آن را زرکشی

بأنه صح في الحديث ما أسكر كثيره فقليله حرام وأما قول النووي
بانیکه به تحقیق صحیح شد در حدیث که آنچه مست کند بیشتر وی پس اندکش حرام ست واما قول امام نووی که

١ یعنی دستها و پایها
٢ حشیش گیاه خشک کرده [illegible]
٣ [illegible]

...رةٌ وليست بنجسةٍ فقطع به ابن دقيق العيد وحكى

پاک است و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد

الإجماعَ عليه وقال والأفيون وهو لبن الخشخاش أقوى

اتفاق را بر وی و گفت و افیون در حالیکه او شیر خشخاش است قوی‌تر است

فعلاً من الحشيش وكذلك جوز الطيب مع أنه طاهر

از روی تاثیر از حشیش و همچنان جایفل باوجودیکه به حقیق او پاک است

انتهى وبالجملة لما كان عدّه حراماً للتخدير والتفتير

آخر شد. و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام یا برای سست کردن و سست کردن

أو السمّية فالأرجح أن القليل منه الذي لا يفعل هذه

یا بجهت زهر پس غالب‌تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی‌کند این

الأفعال لا يكون حراماً والله أعلم

فعلها را نمی باشد حرام و خدا داناتر است

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و مصلیاً در پرده مباد که در حل و حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جادهٔ اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیمود لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر نمائیم باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی است و همانست مختار علمای ماوراء النهر و حنفیه سمرقند افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا سعد رومی حنفی رحمه الله تعالی در کتاب مجالس الابرار ابواب انصاف واکنند تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] المرء ترکه ما لا یعنیه هذا الحدیث من حسان المصابیح رواه ابو هریرة رضی الله عنه ومعناه ان اسلام الرجل لا یکون کاملاً وحسناً الا اذا ترک من الاقوال والافعال ما لا ینفعه اصلاً لا فی الدنیا ولا فی الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

[illegible] مطلوب نمی شود بلکه قینکه بگذارد واز اقوال وافعال آنچه که سود نمیکند او را هرگز نه در دنیا و نه در آخرت
در نیسکه کشیدن حقه از جمله افعال لایعنی ست وظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و [illegible]
از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق واجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری
که از مکلف صادر شود و خالی باشد از فائده دینی واخروی دائر ست میان عبث ولعب ولهو وفرق میان
این هر سه آنست که عبث عبارت ست از فعلیکه خالی باشد از لذت وفائده ولعب از فعلیکه صاحب لذت باشد
نه فائده ولهو مانند لعب ست لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبه که مرتکبش از امور مهمه باز ماند وهمه
اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بطرز مذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس در مباحات
مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث ولهو ولعب متحقق گشت بلاشک حرمت حقه هویدا شد چه کشیدن وی یکی از افعال
ثلثه مذکوره مندرج ست و مناسب آن نیست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب ولهو ماخوذ ست مگر اینکه
گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد و در نصورت خلو از فائده دینی ظاهر ست حاجت بیان
ندارد واما خلو او از فائده دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا او نه دوا را بلکه اطبا متفق اند بر آنکه مطلق دخان
مضر ست چنانچه شیخ ابوعلی بن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند واز همین جاست که بعضی
محققان گفتند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات ست پس جائز نیست استعمال او جرا
که واجب ست حفاظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور ست استعمال المضر حرام و درینجا خدشه ایست
جواب طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات ست لیکن استعمالش نافع ست برای مزاج بلغمی
چه اخراج رطوبات ضاره میکند و تحریر جواب آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد
حصول تجفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر علاج کند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی برای اخراج
رطوبات روا باشد گوئیم انتفاع بوی مجهول ست پس ضرورت جهت معرفت او از تجویز طبیب متدین حاذق که حکم کند باستعمالش
تا وقت حصول انتفاع او نفع درین حالت حکم دوا جاری خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمالش جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال
مرض باین میکند زیرا که چون دوا نمی یابد مرضی در بدن تصرف میکند در بدن پس [illegible] ضرر و در مجالس الابرار دلایل
کثیره برای اثبات دعوی مذکوره مذکور اند و بعضی علمای مالکیه حرمت او از بعضی آیات قرآنیه استنباط کرده اند و تفصیلش در کتاب مذکور
مرقوم ست ان شئت فارجع الیه حرره ابو البرکات المدعو بتراب علی عفی عنه

خاتمة الطبع

بر ضمائر گلشن نزم عرفان مدام لبسکر اذکار حمد صانعی کیفیتها دلهند که پیدا آورد دانش از هیش هوش ازلاله
گلبن حلاله شیرهٔ مخدر هوش هوش بای عقلای با عقل و هوش ست اگر هدایت هادی صراط مستقیم
شریعت علیه الثناء والتحیه دست بفعل نگردانیدی تمامی است بپا الغرض نشاء شراب و دیگر مسکرات
و تخدیر افیون و تفتیر سمیات در گو ضلالت رسید منجمله من لی پا پانش ضلق ذات بابرکات
علمایست که از کتاب و سنت حلال و حرام را استنباط نموده پوست کنده بیان فرمودند و هر چه دران اشتباها
واقع شد بتعبیر مکروه ازان حکم اجتناب نمودند **امابعد** دریرده مباد که نسخه جامعه مملو از فوائد بهیه
و مسائل نافعه مشحون بعوائد غریبه بصیرت بخش کملای با علم و شعر **المقالة الاولی** از مقالات نیکانه
کتاب انه الحظر عن مسائل الاباحة والحظر مشتمله استفتاهای مفید علم و دانش و فرهنگ مشتمله مسائل کرامت
ختنه و ... بت نان پاو و جوز و افیون و حرمت ننگ مزین بدستخط آیة من آیات الله معجزه من معجزات
رسول الله خاتم المفسرین سند المحدثین معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه استاذ اساتذه باعقل
تمیز مولانا و مقتدانا حضرت شاه عبد العزیز اسکنه الله بحبوحة الجنان وافاض علیه سجال العفو والغفران
و تحریر عالم ربانی کامل حقانی سمیدع بحر العلوم بادینا مولانا عبد العلی مرحوم و متبع سنت سید المرسلین
مولانا رفیع الملة والدین اعلی الله درجتهم فی علی علیین و رسائل و تقریرات دیگر علمای اعلام قدس الله اسرارهم بعد
فی دار السلام مثل رئیس علمای با نام و نشان مولانا رشید الدین خان علیه المغفرة والرضوان و حبر معدن
همه دانی مخدوم عبد الواحد و مولانا میرزا رضی الدین جرجانی نور مرقدهما بانواره ثم الرحمانی ترسید داده
... و سعادت و اقبال عبد الرحمن خان صانه الله عن طوارق الحدثان و تهذیب و نظر ثانی نموده آفتاب
آسمان تحقیق مرکز دائره تحقیق مطلع فیوض سرمدی مورد عنایات ابدی ماهر علوم عقلی و نقلی مولانا ابو البرکات
رکن الدین محمد الشهیر بمولوی ... الا زالت شموس افاداته بازغة و اقمار افاضاته ساطعة بنده امیدوار رحمت
حق جل و علی متوقع شفاعت شافع روز جزا محمد **مصطفی** غفر الله له ولوالدیه و احسن الیهما و الیه در مطبع مصطفائی
واقعه محله ... کانپور منتخب شهر کانپور بنظر فائده عام برادران ایمانی و نفع تام اخوان اسلامی طبع نموده شد از

[illegible]

ازند و دیگر اعانت ایزدی همبرین منوال عنایت میفرماید مقالهٔ دوم کتاب موصوف بصدد در اسرع

اوقات بنظر شائقان جلوهٔ ظهور می نماید که منه ابتداء والیه الاتمام و علی الله التوکل و به الاعتصام



تمام شد

تصحیحنامهٔ متن مقالهٔ اولی کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۵	نجاجا	تجاجا
۴	۱۲	مذہب	بمذہب
۱۱	۲	خمبر	خمیر
۳۹	۷	شِفَاءُ	شَفَاءُ
۷۰	۱	اشمزاط	اشمئزاط
۹۲	۲	آبوما	آبوہ

تصحیحنامهٔ حواشی مقالهٔ اولی از کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	حاشیه	سطر	غلط	صحیح
۵	۴	۱۲	کسی	بکشتیکه
ایضا	ایضا	ایضا	تنوشد	بنوشد
۸	۱	۱۴	خسر	خبز
۱۵	۴	۷	فیها	فیہا
۴۲	۳	۱	خیر	خبر
۵۷	۱	۴	اللام	الامر فی
۹۷	۲	۲۱	الفرث	الفرش
۷۲	[illegible]	۲	سکیتم	کتبتم

تمت